

پیشگفتار مترجم فارسی

درباره نویسنده کتاب، هانس کلسن، حقوقدان اتریشی تبار (1881-1973) و آثار و اهمیت کارهای وی، در افزوده‌های مترجمان انگلیسی مطالبی یافت می‌شود. افزون بر اینکه، نظریات وی، چه در فلسفه حقوق و چه در حقوق بین‌الملل عمومی، از دیرباز توجه حقوقدانان کشورمان را جلب کرده و اندیشه‌های وی بخش مهمی از آثار راجع به این دو زمینه را تشکیل می‌دهد. با این حال، کتاب حاضر اولین اثر کاملی است که از کلسن به زبان فارسی ترجمه می‌شود. نسخه اصلی این کتاب مختصر در سال 1934 به زبان آلمانی تحت عنوان: **نظریه حقوقی ناب؛ مدخلی به مسائل نظریه حقوقی**¹ انتشار یافت و با اینکه در فاصله اندکی به زبان‌های متعددی ترجمه شد، تا سال 1992 توفیق ورود به زبان انگلیسی را نیافت. در عوض، ویراست دوم این اثر که در سال 1960 به زبان آلمانی انتشار یافت، چند سال بعد (1967) به زبان انگلیسی برگردانده شد.² از این نکته معلوم می‌شود که کتاب حاضر بازتاب آخرین آرای کلسن در باب «نظریه حقوقی ناب» نیست؛ اما نمونه کامل و مختصری از اولین تلاش‌های فکری کلسن در تدوین این «نظریه» است. سودمندی این اثر تا آنجاست که به رغم وجود ویراست دوم آن به زبان انگلیسی، مترجمان انگلیسی (بونی ال. پولسون³ و استنلی ال. پولسون⁴ را وادار ساخت که پس از گذشت بیش از نیم‌قرن به ترجمه ویراست اول همت گمارند و آن را با افزودن مقدمه‌ای نسبتاً طولانی، پاورقی‌های متعدد و چندین پیوست منتشر نمایند.

خواننده این کتاب با متنی سنگین و دیرفهم مواجه خواهد شد و این مطلب تا حدی از انتزاعی بودن موضوع و نیز از نثر دیرهضم خود کلسن نشئت می‌گیرد؛ نکته‌ای که نویسندگان حقوقی نیز آن را تصدیق کرده‌اند⁵

در ترجمه این اثر، در بسیاری موارد به ترجمه عربی آن⁶ و نیز احیانا به ترجمه انگلیسی ویراست دوم مراجعه شده است، هرچند استفاده چندانی از این دو اثر صورت نگرفته است: از اولی به این دلیل که علاوه بر اغلاق و سنگینی ترجمه، مأخذ مترجم عربی، نسخه فرانسوی این اثر⁷ بوده، که به تصدیق خود کلسن در مقدمه آن، مشتمل بر اضافات و تعدیلاتی است که آن را تا حد زیادی از ویراست اول متمایز می‌سازد. و از دومی به این دلیل که خود کلسن آن را بازنگری کامل کرده و حجم آن را به چند برابر افزایش داده است (حجم این اثر به 356 صفحه بالغ می‌شود).

1. ر.ک: شماره 1 از پی‌نوشت‌های پیشگفتار مترجمان انگلیسی.

2. Hans Kelsen, *Pure Theory of Law* Trans. by Max Knight, University of California Press, 1970

3 Bonnie L. Paulson.

4 Stanley L. Paulson.

5 برای مثال ر.ک: فیلیپ مالوری، اندیشه‌های حقوقی، ترجمه دکتر مرتضی کلانتریان، تهران، آگاه، چاپ اول، 1383، ص 11 و 449.

6 هانس کلسن، *النظریه المحضه فی القانون*، دکتر اکرم الوتری، بغداد، مرکز البحوث القانونیه، 1986

7 هنری تونا، 1953 ر.ک: شماره 4 از پی‌نوشت‌های پیشگفتار مترجمان انگلیسی

لازم به توضیح است که مترجمان انگلیسی بنا به ملاحظاتی که در پیشگفتار خود گفته‌اند، عنوان فرعی متن آلمانی را عنوان اصلی ترجمه خود قرار داده‌اند در ترجمه فارسی از این تغییر پیروی نکرده‌ایم. همچنین در ترجمه فارسی، پانوشته‌های مترجم انگلیسی را در تمام موارد به پی‌نوشت تبدیل کرده‌ایم. بنابراین، پا نوشت‌های سرتاسر کتاب، افزوده مترجم فارسی است. علاوه بر این، در متن فارسی، شماره‌های مسلسل و داخل پرانتز مربوط به پی‌نوشت‌ها و شماره‌های نامسلسل و بدون پرانتز، مربوط به پانوشته‌ها است. همچنین، در سرتاسر کتاب، واژه‌ها و عباراتی که مترجمان انگلیسی افزوده‌اند، در داخل قلاب [] ، و افزوده‌های مترجم فارسی در داخل کروشه { } قرار گرفته‌اند.

در پایان لازم می‌دانم از همه کسانی که در سامان یافتن این کار نقش داشته‌اند سپاسگزاری نمایم. در این میان ضروری است از جناب آقای محمدرضا جلیلی، به دلیل مقابله ترجمه فارسی با متن انگلیسی، و دکتر عبدالرضا علیزاده به دلیل ویراست علمی متن فارسی (و احیانا توأم با مراجعه به متن انگلیسی) تشکر نمایم. به‌ویژه سپاسگزار جناب استاد مصطفی ملکیان هستم که بی‌هیچ چشمداشتی، ده‌ها اصطلاح، عبارت و جمله را به فارسی برگردانده و برخی از اشکالات مترجم را برطرف نموده‌اند. با این حال، همه عیب و نقص‌های این ترجمه متوجه اینجانب است. مترجم پیشاپیش از هر گونه نقد و اصلاحی استقبال و سپاسگزاری می‌کند.

اسماعیل نعمت‌اللهی

قم - 1387

پیشگفتار مترجمان انگلیسی

کلسن این رساله مختصر را زمانی (1934)⁽¹⁾ نوشت که تأثیر فلسفه نوکانتی بر آثار او در اوج خود بود. مرحله متقدّمی که «برساخت‌گرایانه»¹ است و در رساله استادی وی (1911)⁽²⁾ دیده می‌شود، جای خود را به تلاش هر چند نامنظم وی در طول دهه بعد داد تا چیزی نزدیک به مبنای نوکانتی نظریه‌اش را فراهم کند. پس از سال 1934، کلسن به عرضه مفاهیمی از خزانه تجربه‌گرایان پرداخت و، به عنوان نمونه، در برخی از آثارش تحلیل هیوم از [اصل]علّیت را وام گرفت و استدلال کرد که مقوله پیشینی² علّیت گامی در مسیر نادرست و به دور از [اندیشه‌های] هیوم است.⁽³⁾ سرانجام، پس از سال 1960، کلسن بسیاری از آراء و نظریه‌هایش را در «نظریه حقوقی ناب»، به گونه‌ای که آن را در مراحل دوم و سوم وی می‌شناسیم، کنار گذاشت و عناصری از نظریه ارادی یا «اراده» حقوق³ را به منظور جایگزینی با نظریه ناب عرضه کرد.

1. constructivist.

2. *a priori*.

3. will theory of law

اگر مرحله دوم کلسن که مرحله‌ای نوکانتی است، بیانگر شاخص‌ترین شکل «نظریه حقوقی ناب» باشد، آنگاه رساله حاضر به حق متن اصلی آن است. و از میان تقریرهای متعدّد کلسن از «نظریه ناب»، به یقین این تقریر بیش از همه قابل فهم است.

چند سالی پس از ویراست اصلی و آلمانی‌زبان رساله 1934، ترجمه‌های آن به زبان‌های ژاپنی، بلغاری، پرتغالی و اسپانیایی از چاپ درآمدند. در نخستین دهه بعد از جنگ جهانی دوم، این رساله به زبان‌های چینی، کره‌ای، ایتالیایی و فرانسوی نیز ترجمه شد.⁽⁴⁾ ترجمه آن به زبان عربی در 1986 و به زبان مجاری در 1988 منتشر شد. متن حاضر نخستین ترجمه کامل این اثر به انگلیسی است.⁽⁵⁾

«ویراست دوم و کاملاً بازنگری‌شده و بسط‌یافته» *Reine Rechtslehre* یا «نظریه حقوقی ناب»، در سال 1960 انتشار یافت؛ این اثر حدوداً 500 صفحه‌ای (شامل چند پیوست)،⁽⁶⁾ بسیار مفصل‌تر از اثر حاضر، ویراست نخست، است. در واقع، ویراست دوم از بسیاری جهات، اثری جدید است که در پایان مرحله سوم کلسن انتشار یافت و بازتاب دگرگونی‌های نظری در اندیشه وی بود. تفاوت‌های این دو ویراست، که در نوشته‌های راجع به کلسن عموماً دو اثر مستقل و مجزا تلقی شده‌اند، سبب شدند که عنوان فرعی متن اصلی 1934 را عنوان ترجمه خود قرار دهیم: «مدخلی به مسائل نظریه حقوقی».⁽⁷⁾

کلسن دارای سبکی بود که می‌توان آن را «معترضه‌نویسی» نامید. وی گه‌گاه در خلال یک جمله اندیشه واحدی را، صرفاً از طریق تکرار عبارات کلیدی یا، به طور معمول، بیان اجمالی یک مطلب در جای و بیان تفصیلی آن در جای دیگر، چندین بار توصیف می‌کند. زبان آلمانی با قابلیت زیادش در مورد ساختارهای وصفی و جمله‌های موصولی طولانی به چنین سبکی کمک می‌کند، و هر تلاشی برای نسخه‌برداری از آن در زبان انگلیسی نابجا، و در واقع بی‌ثمر خواهد بود. با اینکه اصولاً کوشیده‌ایم که حتی الامکان به صورت‌بندی خود کلسن وفادار بمانیم، امیدواریم که، در موارد ضروری، به سازشی قابل قبول بین وضوح و سبک کلسن در زبان آلمانی و کاستی‌های اولیه وضوح و سبک در زبان انگلیسی دست یافته باشیم.

کتاب کلسن پانوشته نداشت. در مواردی که اصطلاحات دشوار است، در مواردی که کلسن به یک متن یا فرد نامعروفی اشاره می‌کند («تاخدای اهل کوپنیک» چه کسی بود؟)، یا در مواردی که کلسن به جای دیگری در متن ارجاع داده است، پانوشته‌های کوتاهی افزوده‌ایم. در اندکی از موارد، توضیح اصطلاحات و ارجاعات را در «یادداشت‌های تکمیلی» در آخر کتاب دنبال کرده‌ایم. خواننده همچنین خطوط کلی زندگی‌نامه کلسن (شامل آثار عمده وی)، و کتاب‌شناسی مختصر و همراه با شرح و توضیح از نوشته‌های راجع به کلسن در زبان انگلیسی را در پیوسته‌ها خواهد یافت.

سخنی هم درباره «مقدمه» استنلی پالسون¹ بگوئیم. بخش نخست آن، یعنی تلاش در جهت تعیین جایگاه کلسن در سنت حقوق‌شناختی،² بحثی مقدماتی است. بخش دوم به بررسی استدلال کانتی یا نوکانتی به نفع «راه میانه»³ کلسن در حقوق‌شناسی اختصاص دارد. مطمئناً اشخاص دیگری هم بر کلسن تأثیر

1. Stanley Paulson.

2. اصطلاح حقوق‌شناسی و حقوق‌شناختی را به ترتیب در ترجمه jurisprudence و jurisprudential به کار برده‌ام. مقصود کلسن از jurisprudence در اغلب موارد، علم حقوق است؛ اما این واژه گه‌گاه معادل فلسفه حقوق به کار رفته است. ر.ک: یادداشت تکمیلی 1 در پیوست نخست. [م. ف.]

3. middle way.

گذاشته‌اند که از جمله آنها، گئورگ یلینک،¹ یکی از برجسته‌ترین چهره‌های حقوق عمومی آلمان، پرفسور ارنست ماخ،² و نظریه‌پرداز حقوقی، آدولف یولیوس مرکل³ است. با این حال، اغلب محققان هم‌داستان‌اند که جنبه کانتی یا نوکانتی است که نظریه کلسن را از پوزیتیویسم حقوقی رایج، متمایز می‌سازد، و توجه ما را به طور خاصی به آن جلب می‌کند.

مطالب «مقدمه» در مقاله‌ای به زبان آلمانی نوشته پالسون در نشریه نظریه حقوقی⁴ انتشار یافت، و با اجازه ناشر آن⁵ برای استفاده در اینجا ترجمه و تنظیم شد. متن گفت‌وگوی گزنفون⁶ بین پریکلس⁷ و آلکیبیادس⁸ (در «مقدمه») از کتاب مدخلی به علم‌حقوق یونان نوشته جورج سی. کالهن⁹ استخراج گردید و با اجازه ناشر آن (انتشارات دانشگاه آکسفورد) در اینجا مورد استفاده قرار گرفت. مطالب آخرین «یادداشت تکمیلی»، در نقدی از پالسون بر کتاب مطالعاتی درباره یرینگ و گریر نوشته ماریو جی. لوزانو،¹⁰ در مجله آمریکایی حقوق تطبیقی¹¹ انتشار یافت؛ و با اجازه سردبیر مجله مذکور در اینجا مورد استفاده قرار گرفت.

مراتب سپاس صمیمانه خود را نسبت به دوستان و همکاران خود – در ایالات متحده، بریتانیا، اتریش، آلمان و لهستان – ابراز می‌داریم که پرسش‌هایی را مطرح کرده و پاسخ دادند، نسخه‌های مختلف پیش‌نویس غالباً ناتمام ما را خواندند، و به نحو خوشایندی تشویقمان کردند. به ویژه، دو نفر از دوستان ساعات بسیاری از انتقاد و بحث مفید را به ما اختصاص دادند و در اینجا از آن دو به نام تشکر می‌کنیم – توماس دی. آیزل¹² و الکساندر سومک.¹³ در مورد مراجع سودمند برای خطوط کلی زندگی نام‌هکلسن، و در مورد گفت‌وگوهایی راجع به زندگی کلسن که تنها خلاصه‌ای از آن را در اینجا نقل کردیم، مدیون ماریا کلسن فیدر¹⁴ هستیم. و از ماریا دننهولز¹⁵ به خاطر دقت و شکیبایی خستگی‌ناپذیرش در کار با رایانه تشکر می‌کنیم. اغلب کارهای ترجمه در دوران عضویت استنلی پالسون و هومبولت¹⁶ در مونستر¹⁷ انجام شد، و وی از بنیاد الکساندر فن هومبولت (بن - بد گودسبرگ)¹⁸ به خاطر حمایت‌های مالی‌اش سپاسگزار است.

بونی. ال. پولسون و استنلی. ال. پولسون.

سنت لوئیس

دسامبر 1990

1. Georg Jellinek.

2. Ernest Mach.

3. Adolf Julius Merkl.

4. *Rechtstheorie*.

5. Duncker and Humblot (Berlin).

6. Xenophon.

7. Pericles .

8. Alcibiades .

9. George C. Calhoun, *Introduction to Greek Legal Science*.

10. Mario G. Losano, *Studien zu Jhering und Gerber*.

11. *American Journal of Comparative Law*.

12. Thomas D. Eisele.

13. Alexander Somek .

14. Maria Kelsen Feder.

15. Marcia Denenholz .

16. Humboldt.

17. Munster .

18. Alexander von Humboldt Foundation (Bonn-Bad Godesberg).

پی‌نوشت‌ها

1. *Reine Rechtslehre. Einleitung in die rechtswissenschaftliche problematic* (Vienna: Franz Deuticke, 1934, repr. Aalen: Scientia, 1985).
 2. *Hauptprobleme der Staatsrechtslehre* (Tübingen: J. C. B. Mohr, 1911).
3. برای مثال ر.ک:
- Kelsen, 'The Emergence of the Causal Law from the Principle of Retribution' (1st pub. 1939), trans. Peter Heath, in Kelsen, *Essays in Legal and Moral Philosophy*, ed. Ota Weinberger (Dordrecht: Reidel, 1973), 165-215, at 196-200.
4. *Théorie Pure du Droit*, trans. Henri Thévenaz (Éditions de la Baconnière: Neuchâtel, 1953, repr. with appendices, 1988).
- کلسن در این اثر تغییراتی ایجاد کرد.
5. گزیده‌هایی از این اثر، در ترجمه‌ای از چارلز. اچ. ویلسون (Charles H. Wilson) در *Law Quarterly Review*، ش 50 (1934) ص 474-498، و ش 51 (1935)، ص 517-535 منتشر شد.
 6. *Reine Rechtslehre* (Vienna: Franz Deuticke, 1960).
- در ترجمه انگلیسی ویراست دوم، یعنی:
- The Pure Theory of Law*, trans. Max Knight (Berkeley, Calif.: University of California Press, 1967).
- پیشگفتار کلسن، دو پیوست مفصل (یکی راجع به «هنجارهای عدالت» و دیگری راجع به «نظریه حقوق طبیعی»)، کتابنامه و بسیاری از پانوشته‌ها حذف شدند.
7. ر.ک: پی‌نوشت 1 در بالا. در مورد دو عبارت «نظریه حقوقی» و «علم حقوق»، و نیز برای اطلاع از نکات دیگری راجع به عنوان این ترجمه، ر.ک: «یادداشت تکمیلی» 1، در پیوست نخست.

علائم اختصاری

- CPR** Immanuel Kant, *Critique of Pure Reason*, trans. Norman Kemp Smith (London: Macmillan, 1929).
- HP** Hans Kelsen, *Hauptprobleme der Staatsrechtslehre* (Tübingen: J. C. B. Mohr, 1911)
- در چاپ دوم (Tübingen: J. C. B. Mohr, 1923, reper. Aalen: Scientia, 1960)
- کلسن پیشگفتار جدیدی را افزود؛ اما خود متن بدون تغییر باقی ماند.
- Phil.Fds** Hans Kelsen, *Philosophical Foundations of Natural Law Theory and Legal Positivism* (این اثر اولین بار در سال 1928 منتشر شد) و ولفگانگ اچ. کراوس (Wolfgang H. Kraus)
- آن را به عنوان پیوست کتاب زیر (نظریه عمومی حقوق و دولت، اثر کلسن) ترجمه کرد:
- Kelsen, *General Theory of Law and State* (Cambridge, Mass.: Harvard UP, 1945), 389-445.

- Proleg.** Immanuel Kant, *Prolegomena to any Future Metaphysics*, trans. Peter G. Lucas (Manchester: Manchester UP, 1953)
- WS I,II** *Die Wiener rechtstheoretische Schule. Schriften von Hans Kelsen, Adolf Merkl, Alfred Verdross*, ed. Hans Klecatsky et al., vols. i-ii (Vienna: Europa Verlag, 1968).
- Z Ö R** *Zeitschrift für öffentliches Recht (Journal of Public Law)*, Vienna.
- کلسن این مجله را در سال 1919 تأسیس کرد و ابتدا به مدت چند سال به عنوان سردبیر و سپس (تا زمان استعفايش در 1934) به عنوان عضو هیئت تحریریه آن کار می کرد.
- در مطالبی که از ترجمه های انگلیسی موجود نقل کرده ایم، گه گاه تغییراتی افزوده ایم.

مقدمه استنلی ال. پالسون

بررسی جایگاه کلسن در حقوق شناسی

راسکو پاند¹، نظریه پرداز حقوقی امریکایی، در 1934 نوشت که هانس کلسن «بی تردید برجسته ترین حقوقدان این عصر» بود.⁽¹⁾ یک ربع قرن بعد، اچ. ال. ای. هارت، فیلسوف حقوق انگلیسی، کلسن را «جذاب ترین نویسنده درباره حقوق شناسی تحلیلی² عصر ما» توصیف کرد.⁽²⁾ و یک ربع قرن دیگر، گئورگ هنریک فون رایت،³ فیلسوف و منطقدان فنلاندی، کلسن را با ماکس وبر⁴ مقایسه کرد و نوشت: همین دومتفکرند «که عمیق ترین تأثیر را بر... علوم اجتماعی» در این قرن گذاشته اند.⁽³⁾ نویسندگان دیگر آثار کلسن را با تعبیراتی نیشدار ارزیابی کردند. بسیاری در امریکا و انگلستان «نظریه حقوقی ناب» وی را به عنوان نظریه ای «کاملاً سترون و بی حاصل»، که به «تمرین منطق و نه زندگی» منجر می شود، رد کردند.⁽⁴⁾ در خلال دوران وایمار⁵ در آلمان، که مهم ترین قسمت نقش خود کلسن در مباحثات مربوط به سیاست و حقوق در جهان آلمانی زبان است، نویسندگان از گروه های مختلف سیاسی اظهار کردند که «نظریه ناب» نظریه ای ناکام بود.⁽⁵⁾

نکته ای که همه این نویسندگان بر آن اتفاق نظر دارند این است که کلسن در واقع نظریه پرداز می مهم بود که باید او را به حساب آورد. برای پی بردن به اهمیت کلسن، باید آثار وی را در متن همان سنتی بررسی کنیم که مخاطب آن آثار است. مطابق نظر متداول، «نظریه حقوقی ناب» دقیقاً در نقطه مقابل نظریه سنتی

1. Roscoe Pound.

2. analytical jurisprudence: روشی است در مطالعات حقوقی که به ساختار منطقی حقوق، معانی و کاربردهای مفاهیم حقوقی، و نیز اصطلاحات رسمی و شیوه های اعمال این اصطلاحات می پردازد. ر.ک: فرهنگ حقوقی بلاک (Blacks law Dictionary) 2004، ذیل مدخل مذکور. [م. ف.]

3. Georg Henrik Von Wright .

4. Max Weber.

5. Weimar.

حقوق طبیعی قرار دارد. این مطلب البته درست است؛ اما، چنان که در زیر خواهیم گفت، در مورد ارتباط بین این دو نظریه مطالبی بیش از آنچه به چشم می‌آید وجود دارد.⁽⁶⁾ و مسئله ارتباط کلسن با پوزیتیویسم حقوقی سنتی از این هم دشوارتر است. غالباً وی را یکی دیگر از هواداران پوزیتیویسم حقوقی سنتی می‌خوانند؛⁽⁷⁾ برچسبی که حقّ مطلب را به ویژه در مورد بُعد هنجارگرایانه⁶ نظریه‌اش منصفانه ادا نمی‌کند. در واقع، دقیقاً همین بُعد هنجارگرایانه‌هاست که «نظریه ناب» را از گرایش فروکاهنده یا «طبیعت‌گرایانه»⁷ اغلب کارهایی که پیشینیان کلسن در اردوگاه پوزیتیویسم حقوقی انجام دادند متمایز می‌کند.⁽⁸⁾ به خوبی می‌توان حدس زد که این تفاوت بهتر از هر چیز دیگری، توجه فوق‌العاده به کلسن را توجیه می‌کند. با اینکه کسانی که بُعد هنجارگرایانه «نظریه ناب» را امیدوارکننده یا دست کم الهام‌بخش می‌یابند برداشتی عموماً موافق درباره وی دارند، کسانی که وی را از پوزیتیویست‌های حقوقی محافظه‌کار، که خود را چیز دیگری وانمود کرده، بدتر می‌دانند، در مورد او بازتابی منفی، و حتی خصومت‌آمیز دارند.⁽⁹⁾

کلید فهم بُعد هنجارگرایانه «نظریه ناب»، به ویژه در نوشته‌های دهه 1920 و اوایل دهه 1930 کلسن، استدلال کانتی است. من برای فراهم کردن زمینه این استدلال، در «بخش نخست» این مقدمه، اقدامات کلسن را در ساخت و پرداخت و سپس حل و فصل آنچه را که تعارض احکام⁸ در حقوق‌شناسی می‌نامم، دنبال می‌کنم. به یقین این تعارض احکام، بیانگر بازسازی استدلالی که کلسن به صراحت بیان کرده نیست، بلکه تفسیر مرا از راهبرد⁹ او بیان می‌کند. من این تعارض احکام را به عنوان وسیله‌ای برای برجسته ساختن آن دسته از آراء کلسن در «نظریه ناب» عرضه می‌کنم که آن را هم از نظریه حقوق طبیعی سنتی و هم از پوزیتیویسم حقوقی سنتی متمایز می‌سازد. همچنین، آن را به عنوان وسیله‌ای برای تأکید بر آنچه کلسن می‌بایست اثبات می‌کرد تا بتواند از نظریه ظاهراً متمایزش، یعنی راه میانه‌ای بین نظریات سنتی، دفاع کند عرضه می‌کنم.

در «بخش دوم» مقدمه، دلیلی که کلسن اقامه می‌کند، یعنی استدلال کانتی وی، را بررسی می‌کنم. به تعبیر دقیق‌تر، استدلال کلسن روایتی نوکانتی یا «پس‌رونده»¹⁰ از استدلال استعلائی کانت است. و نشان می‌دهم که اشکالات معروفی که در صورت‌بندی‌های خود کانتی‌ها از استدلال استعلائی وجود دارد، در صورت‌بندی کلسن هم پیش می‌آید.

بخش نخست: تعارض احکام در حقوق‌شناسی

کلسن می‌خواهد «نظریه حقوقی ناب»ش نظریه‌ای در باب شناخت و معرفت حقوقی تلقی شود. او بارها و بارها می‌نویسد که تنها هدف «نظریه ناب» شناخت موضوع آن یا معرفت به آن است، موضوعی که از آن دقیقاً به عنوان خود حقوق یاد می‌شود. وظیفه ویژه کلسن، در مقام ساخت و پرداخت نظریه‌ای در باب شناخت صرفاً حقوقی، دور کردن «عناصر خارجی» است که، به اعتقاد وی، در گذشته گهگاه نظریه حقوقی را

6. normativist.

7. maturalistic.

8. antinomy.

9. strategy.

10. regressive.

به بیراهه کشانده است. حقوقدانان و محققان حقوق گرفتار رشته‌های علمی «بیگانه» – علم اخلاق و الهیات، روان‌شناسی و زیست‌شناسی – شده‌اند.⁽¹⁰⁾ و با پا گذاشتن به ورطه این حوزه‌های غیرحقوقی در جستجوی پاسخ به پرسش‌های حقوقی، به دنبال سراب بوده‌اند.

چرا کلسن، به نام نظریه حقوقی، در برابر تمایل به روی آوردن به علم اخلاق، روان‌شناسی، و مانند آن برای استمداد از آنها در پرسش‌های حقوقی، مقاومت می‌کند؟ نگاهی دقیق‌تر به اشاره‌هایش به آنچه به تعبیر او حوزه‌هایی «بیگانه» اند کارساز است. رشته علمی موسوم به «علم خاص حقوق» را باید «از فلسفه عدالت، از یک سو و از جامعه‌شناسی یا شناخت واقعیت اجتماعی، از سوی دیگر تفکیک کرد».⁽¹¹⁾ ایما و اشاره‌های کلسن در اینجا برابر با ارجاعاتی نسبتاً آشکار به دیدگاه‌های اصلی رقیب در سنت غربی حقوق‌شناسی و فلسفه حقوق است، و نظریه حقوقی «ناب» را دقیقاً باید از همین دیدگاه‌های سنتی تفکیک کرد. کلسن در یکی از اولین آثارش همین مفهوم را با تفصیل بیشتری بیان می‌کند:

ناب بودن این نظریه... را باید از دو جهت حفظ کرد. باید آن را در برابر ادعاهای دیدگاه به اصطلاح «جامعه‌شناختی» حفظ کرد، که روش‌های علوم علی و معلولی را به کار می‌گیرد تا حقوق را بخشی از طبیعت تلقی کند. و ناب بودن این نظریه را باید در برابر نظریه حقوق طبیعی حفظ کرد، که... نظریه حقوقی را از قلمرو هنجارهای حقوق موضوعه خارج کرده و در قلمرو اصول موضوعه اخلاقی – سیاسی داخل می‌کند.⁽¹²⁾ سه نکته که عمدتاً از متن‌های یادشده استنباط می‌شود، به راهبردی اشاره دارد که کلسن به طور کلی به کار می‌گیرد. نکته اول نکته‌ای تاریخی است. کلسن، همراه با بسیاری دیگر، سنت غربی حقوق‌شناسی و فلسفه حقوق را در چارچوب دو نوع نظریه اصلی فهم و درک می‌کند – نظریه حقوق طبیعی، و یک نظریه حقوقی تجربی، جامعه‌شناختی، یا «پوزیتیویستی». در نظریه حقوق طبیعی، حقوق لزوماً دستخوش محدودیت‌های اخلاقی تلقی می‌شود؛ در نظریه تجربی – پوزیتیویستی، حقوق بخشی از جهان واقعیت¹¹ یا طبیعت دانسته می‌شود.

نکته دوم، که مبتنی بر نکته اول است و از دیدگاهی که در متن‌های بالا ابراز شد فراتر می‌رود، اهمیت فلسفی دارد. بسیاری از افراد در سنت مذکور، نظریه حقوق طبیعی و نظریه تجربی – پوزیتیویستی را نه تنها مانع‌الجمع، بلکه جامع همه شقوق ممکن دانسته‌اند. این دو نوع نظریه، با این تصور، به اتفاق یکدیگر هر شق سومی را کنار می‌گذارند (امتناع شق سوم¹²). مدعیان – نظریه‌هایی که وانمود می‌کنند از نظریات سنتی متمایزند – روایت‌های تغییر شکل یافته یکی از این دو نظریه از کار درمی‌آیند.

سومین نکته که، همانند نکته اول، مستقیماً از متن‌های یاد شده نشئت می‌گیرد آن است که کلسن هر دو نظریه سنتی را رد می‌کند. [از نظر کلسن،] هیچ یک از دو نظریه حقوق طبیعی و نظریه تجربی – پوزیتیویستی قابل دفاع نیستند. طرفداران این نظریه‌ها حقوق را به ترتیب با اخلاق و واقعیت خلط کرده‌اند و نتوانسته‌اند دریابند که حقوق «معنای خاص»⁽¹³⁾ خود را دارد.

اگر نکات دوم و سوم را با هم در نظر بگیریم، قضیه جالب توجه می‌شود. زیرا اگر معتقد باشیم که این

11. fact.

12. *tertium non datur*

دو نوع نظریه سنتی به اتفاق یکدیگر کلّ این حوزه را در بر می‌گیرند و جلوی هر نوع نظریه سومی را سدّ می‌کنند، و اگر، افزون بر این، معتقد باشیم که هیچ یک از این دو نوع نظریه قابل دفاع نیستند، در این صورت با یک تعارض احکام — که من آن را تعارض احکام در حقوق‌شناسی می‌نامم — روبه‌رو می‌شویم. روشن است که باید از چیزی دست برداشت. این تعارض احکام، سدّ راه هر حرکتی است و قبل از آنکه بتوان پیشتر رفت، باید آن را حل و فصل کرد. کلسن (چنان که در زیر خواهیم دید) با اثبات اینکه نظریات سنتی، روی هم رفته کلّ این حوزه را در بر نمی‌گیرند، تعارض مذکور را حل می‌کند. سپس وی مجال می‌یابد که نظریه بدیل خود را برای نظریه‌های سنتی معرفی کند — «نظریه حقوقی ناب». نظریه وی از این لحاظ «ناب»⁽¹⁴⁾ است که از «عناصر خارجی» هر دو نوع نظریه سنتی عاری است؛ این نظریه نه به ملاحظات اخلاق وابسته است و نه به امور واقع.

ایجاد تعارض احکام: تز اخلاقی و تز جدایی‌پذیری

قبل از پرداختن به برخی از جزئیات راه حل کلسن برای تعارض احکام در حقوق‌شناسی، نگاهی دقیق‌تر به خود این تعارض سودمند است. گفت‌وگوی زیر بین پریکلس و آلکیبیادس چنان که گزنفون نقل کرده است،⁽¹⁵⁾ دیدگاه‌های رقیبی را توضیح می‌دهد که این تعارض را ایجاد می‌کنند.

گفته می‌شود که آلکیبیادس، قبل از بیست سالگی، درباره قانون گفت‌وگویی با پریکلس، قیّم وی و رئیس دولت آتن، داشته است.

— آلکیبیادس پرسید: پریکلس، به من بگو آیا می‌توانید ماهیت قانون را برای من توضیح بدهید؟

— پریکلس پاسخ داد: البته که می‌توانم.

— آلکیبیادس گفت: پس لطفاً توضیح بدهید. زیرا هنگامی که می‌شنوم که از افراد به دلیل اطاعت از قانون تمجید می‌کنند، به نظر من تمجید کسی که نمی‌داند قانون چیست نمی‌تواند کار درستی باشد.

— آلکیبیادس، آنچه در صدد فهم آنی — فهم معنای قانون — دشوار نیست. تمام اینها قوانین‌اند، هر آنچه مردم در مجلس تصویب و وضع می‌کنند، و آنچه باید یا نباید انجام شود، تعیین می‌کنند.

— به قصد اینکه کار خوب انجام شود یا کار بد؟

— پریکلس اظهار داشت: البته که به قصد اینکه کار خوب انجام شود، پسر، نه کار بد!

— اما اگر همانند اولیگارشی (گروه سالاری) نه مردم، بلکه اقلیتی جمع شوند و آنچه را باید یا نباید انجام پذیرد وضع کنند، اینها چیستند؟

— پریکلس با لحنی جدّی گفت: هر چه که قدرت حاکم بر کشور با تعمق و تدبّر مقتضی وضع می‌کند، و دستور می‌دهد که چه کاری باید انجام شود، قانون نامیده می‌شود.

— پس اگر فرمانروای مستبدی که قدرت حاکم بر کشور است، آنچه را شهروندان باید انجام دهند وضع کند، این هم قانون است؟

— پریکلس پاسخ داد: بله، هر چه که یک فرمانروای مستبد، به عنوان حاکم، وضع کند، این هم قانون نامیده می‌شود.

— اما، پریکلس، اعمال زور یا نقض قانون چیست؟ بی قانونی هنگامی نیست که قوی تر، ضعیف تر را با زور و نه با ترغیب، به انجام آنچه می خواهد وادارد؟^{۱۶}

— پریکلس موافقت می کند: بله، نظر من هم همین است.

— پس هرچه یک فرمانروای مستبد وضع می کند و شهروندان را، بدون ترغیب، به انجام دادن آن وادار می کند، نقض قانون است؟^{۱۷}

— پریکلس گفت: درست است. این سخن خود را پس می گیرم که هرچه یک فرمانروای مستبد وضع می کند، قانون است، زیرا آنچه او بدون ترغیب وضع می کند، قانون نیست.

— و آنچه را اقلیت، نه با ترغیب اکثریت، بلکه با قدرت برتر وضع می کند، باید اعمال زور بنامیم یا نه؟^{۱۸}

— پریکلس پاسخ داد: به عقیده من، اگر شخصی دیگری را بدون ترغیب به انجام دادن کاری — چه به صورت وضع قانون باشد چه نباشد — وادار کند اعمال زور است، نه قانون.

— پس به طور کلی، وقتی افراد نه با ترغیب بلکه به این دلیل که از صاحبان اموال قوی ترند، مقرراتی وضع می کنند، آیا این هم نه قانون بلکه اعمال زور است؟^{۱۹}

— آلکیبیادس، بگذار به تو بگویم که من هم وقتی به سن تو بودم در این نوع امور مهارت داشتم. ما هم با زیرکی به همین نوع بحث های جزئی که فکر می کنم تو به آنها مشغولی می پرداختیم.

— پریکلس چقدر مایلیم تو را در همان ایام، زمانی که در عنفوان جوانی بودی، می شناختم!^{۱۶}

پریکلس با اعتماد به نفس، گفتگو را آغاز می کند و اظهار می دارد که قانون چیزی است که مردم «در مجلس تصویب و وضع می کنند». اما در پاسخ به پرسش های کنایه آمیز آلکیبیادس وادار می شود بگوید که «تصویب» یا صدور به خودی خود کافی است، حتی در جایی که وضع کنندگان قوانین، مردم در مجلس نباشند، بلکه تعداد محدودی از افراد یا حتی یک فرمانروای مستبد باشد. پریکلس ظاهراً می گوید که قانون تجلی نهادهی شده روابط قدرت موجود است، و آلکیبیادس در پاسخ تند خود اظهار می دارد که پریکلس افراط کرده است. پریکلس پی می برد که در واقع افراط کرده است، و به سرعت عقب نشینی می کند.

آلکیبیادس بر چه مبنایی به این اظهار نظر که مصوبات فرمانروای مستبد قانون است، اعتراض می کند؟ این پرسش را در نهایت باید بر اساس اخلاق پاسخ داد. قانون فقط در صورتی مشروع است که حاکم حق تصویب یا صدور آن را داشته باشد، و او فقط در صورتی این حق را دارد که شهروندان متقاعد شوند که به آن رضایت دهند، یعنی، فقط در صورتی که وی با متقاعد کردن مردم بر آنها حکومت کند، نه با زور. طبق اصطلاحات جدید، این که حاکم بدون رضایت شهروندان حکومت کند، برابر با انکار خودمختاری شهروندان است، و اهمیت خودمختاری را فقط می توان بر اساس اخلاق توضیح داد.

این گفتگو، برای توضیح دیدگاه هایی — تز و آنتی تز — که تعارض احکام در حقوق شناسی را ایجاد می کنند، به کار می آید. دیدگاه آلکیبیادس حاکی از تز است، که من آن را تز اخلاقی می نامم. دیدگاه مذکور بیانگر این اندیشه است که ماهیت حقوق در نهایت بر اساس اخلاق توضیح داده می شود. به منظور تقابل با آنتی تز، می توان گفت که تز اخلاقی مدعی جدایی ناپذیری حقوق و اخلاق است.

آنتی تز، که مدعی جدایی پذیری حقوق و اخلاق است، تز جدایی پذیری نامیده می شود.^{۱۷} می توان گفت که تلاش های اولیه پریکلس در جهت دفاع از دیدگاهی که حقوق را صرفاً تجلی قدرت می داند، بیانگر

روایت‌های مختلف تز جدایی‌پذیری است. اگرچه همگان موافق‌اند که در واقع بین حقوق و اخلاق پیوندهایی وجود دارد، تز جدایی‌پذیری این دیدگاه را رد می‌کند که پیوندهای مذکور خصیصه مفهومی یا پیشینی دارند. اعتبار حقوقی، فرضاً، یک مقرر قانونی، نه به مطابقت آن با یک قاعده اخلاقی مهم‌تر، بلکه به رعایت شرایط مربوط به فرایند قانونگذاری وابسته است. از این رو، این ادعا که باید ماهیت حقوق را بر اساس اخلاق توضیح داد، بی‌پایه و اساس است – یا به قول طرفداران تز جدایی‌پذیری چنین است.

اما این تعارض احکام در حقوق‌شناسی صرفاً از همنشینی¹³ تزه‌های اخلاقی و جدایی‌پذیری ناشی نمی‌شود. بلکه از یک فرض دو گانه ناشی می‌شود: نخست اینکه، تز اخلاقی نماینده نظریه حقوق طبیعی، و تز جدایی‌پذیری نماینده نظریه تجربی – پوزیتیویستی است، و دوم اینکه، بنابراین، همنشینی این تزه‌ها به ترتیب مذکور، بیانگر همنشینی متناظر خود نظریه‌های سنتی است. اگر این فرض صحیح باشد، آنگاه نظریه‌های سنتی نه تنها مانع‌الجمع هستند، بلکه جامع همه شقوق ممکن‌اند. سرانجام اینکه، مبدا این تغییر جهت تعارض‌آمیز و فوق‌العاده مهم این استدلال را فراموش کنیم، هیچ یک از دو نظریه حقوق طبیعی و نظریه تجربی – پوزیتیویستی قابل دفاع نیستند. کلسن هر دوی آنها را رد می‌کند و در مقام انجام دادن این کار مستقیماً با تعارض احکام در حقوق‌شناسی روبه‌رو می‌شود.

حل تعارض احکام: تز فروگاهنده و تز هنجاریت

راه حل کلسن برای این تعارض احکام در حقوق‌شناسی از این ملاحظه بنیادین نشئت می‌گیرد که اگرچه نظریه‌های سنتی فقط در چارچوب دو تز اخلاقی و جدایی‌پذیری بیان شده‌اند، در واقع نه دو تز بلکه چهار تز وجود دارد که باید آنها را در نظر گرفت. قرائت سنتی، که صرفاً در چارچوب رابطه حقوق و اخلاق درک می‌شود، موضوع دومی را که همان رابطه حقوق و واقعیت است، به حساب نمی‌آورد. همین که این موضوع دوم تصدیق شود، تزه‌های آن – که به انحاء مختلف با تزه‌های اولیه ترکیب می‌شوند – این اندیشه را تکذیب می‌کنند که نظریه حقوق طبیعی و نظریه تجربی – پوزیتیویستی می‌توانند به اتفاق یکدیگر جامع شقوق ممکن باشند و همنشینی آنها می‌تواند به تعارض احکام منجر شود.

برای پی بردن به اینکه موضوع رابطه حقوق و واقعیت به کجا منتهی می‌شود، بررسی دو تز مرتبط با آن سودمند است. تز فروگاهنده¹⁴ مدعی است که حقوق در نهایت بر اساس واقعیت توضیح داده می‌شود؛ و در یک کلام، مدعی جدایی‌ناپذیری حقوق و واقعیت است.⁽¹⁸⁾ آنتی‌تز آن، یعنی تز هنجاریت،¹⁵ مدعی جدایی‌پذیری حقوق و واقعیت است.⁽¹⁹⁾ تز فروگاهنده، طبق تعریف، یکی از جنبه‌های نظریه تجربی – پوزیتیویستی است، و تز هنجاریت، بیشتر به طور ضمنی نه با استدلال صریح، بخشی از نظریه حقوق طبیعی را نشان می‌دهد.⁽²⁰⁾

برای مقاصد کلسن، جدول زیر بیانگر شقوق ممکن است که از ترکیب تزه‌های راجع به ارتباط حقوق و واقعیت با تزه‌های سنتی مربوط به حقوق و اخلاق حاصل می‌شود.

13. juxtaposition.

۱۴. reductive thesis

۱۵. normativity thesis.

تزو فروکاهنده (جدایی ناپذیری حقوق و واقعیت)	تزنجناریت (جدایی پذیری حقوق و واقعیت)	حقوق و واقعیت حقوق و اخلاق
	نظریه حقوق طبیعی	تزاخلاق (جدایی ناپذیری حقوق و اخلاق)
نظریه حقوقی تجربی - پوزیتیویستی	«نظریه حقوقی ناب» کلسن	تز جدایی پذیری (جدایی پذیری حقوق و اخلاق)

تزه‌های ستون عمودی روابط حقوق و اخلاق، و تزه‌های ستون افقی روابط حقوق و واقعیت را تعیین می‌کنند. در بحث راجع به نظریه‌های سنتی، نظر بر این است که هر یک در چارچوب دو تز تعریف شوند. نظریه حقوق طبیعی تزاخلاق و تزنجناریت را با یکدیگر آشتی می‌دهد. نظریه تجربی - پوزیتیویستی تز جدایی پذیری و تز فروکاهنده را با یکدیگر آشتی می‌دهد. خانه‌های دیگر چطور؟ «نظریه حقوقی ناب» کلسن، تلاشی برای آشتی دادن دو تز جدایی پذیری و نجناریت است. و شگفت‌آور نیست که تنها خانه باقی مانده، خواهانی ندارد؛ زیرا، اگر همانند روش سنتی، تزاخلاق در چارچوب یک اخلاق انتقادی و «ناطبیعت‌گرایانه» تفسیر شود، آن‌گاه همنشینی آن با تز فروکاهنده یا «طبیعت‌گرایانه» به تناقض می‌انجامد.

جدول فوق راه‌حل کلسن برای تعارض احکام در حقوق‌شناسی را توضیح می‌دهد. همین که تزه‌های دیگری ارائه شوند، روشن می‌شود که تقابل تزه‌های سنتی، تقابل دو امر واقعا متضاد - تزه‌های اخلاقی و جدایی‌پذیری - نیست. به بیان دقیق‌تر، این چهار تز با ترکیب‌های مختلفی سازگارند، و تقابل هر جفت از این تزه‌ها صرفاً تقابل دو امر مغایر است. به این ترتیب، ارائه تزه‌های دیگر، موجب تکذیب گزینه تعارض‌آمیز می‌گردد - یعنی این اندیشه که تنها چاره عبارت است از برگزیدن یکی از دو تز اصلی، که هر دوی آنها دفاع‌ناپذیرند.

تفسیرهای نادرست از جدول مذکور

تلقى بیش از حد دقیق از جدول مذکور، چنان که گویی نظریه کلسن به یک اندازه از نظریه سنتی حقوق طبیعی و نظریه سنتی تجربی - پوزیتیویستی فاصله دارد، به یقین گمراه‌کننده است. در واقع، کلسن خود را طرفدار پوزیتیویسم حقوقی می‌داند، از تز جدایی‌پذیر با جدیت دفاع می‌کند، و به‌راحتی به دین خود به سنت تجربی - پوزیتیویستی اعتراف می‌کند.⁽²¹⁾ اما پوزیتیویسم حقوقی وی پوزیتیویسمی متفاوت است: کلسن به جای تز فروکاهنده قدیمی، از یک تزنجناریت دفاع می‌کند - و این کار را بدون توسل به تزاخلاق حقوق طبیعی انجام می‌دهد. در یک کلام، «پوزیتیویسم متفاوت» کلسن بر دفاع وی از ترکیب تزهایی متکی است که با تزهایی که پوزیتیویست‌های سنتی از آنها دفاع می‌کنند، تفاوت دارد.

جدول مذکور ممکن است به شیوه‌ای دیگر گمراه‌کننده باشد. ممکن است به نظر برسد که جدول مذکور با عرضه مجموعه کاملی از شقوق ممکن برای نظریه‌های حقوقی، به کم و کاستی‌های این سنت می‌پردازد. در واقع، اگر بنا داشتیم چهار تز مزبور را شبیه به متغیرها («الف»، «ب»، «ج» و «د») ارائه کنیم، و سپس بنا داشتیم که نه تنها تمام تفسیرهای احتمالی هر یک از تزه‌ها، بلکه تمام ترکیب‌های احتمالی این تفسیرهای

مختلف را تعقیب کنیم، شاید می‌توانستیم در نگاه نخست، مدعی کامل بودن شویم.⁽²²⁾ اما در این جا اصلاً چنین چیزی مقصود نیست.

در عوض، در مقام ارائه چهار تزی این جدول، از دیدگاه کلسن درباره تفسیرهای تاریخی مربوط به آنها سرمشق می‌گیریم. مثالی که قبلاً هم بدان اشاره شد، تز اخلاقی است: نظریه سنتی حقوق طبیعی، تز اخلاقی را در چارچوب یک نظریه اخلاقی انتقادی و «ناطبیعت‌گرایانه» تفسیر می‌کند. این تفسیر تاریخی برای مقاصد من در اینجا مناسب است، اما شقوق ممکن برای تفسیر این تز را در بر نمی‌گیرد.

با توجه به تفسیر کمابیش معروف هر یک از تزه‌ها، پاره‌ای روابط منطقی بین این تزه‌ها آشکار می‌شود. روابط احتمالی زیر، که در قالب پرسش بیان شده‌اند، اهمیتی ویژه دارند و در واقع نگرشی دیگر را درباره اینکه کلسن چگونه موضع خود را از مواضع سنتی متمایز می‌سازد، فراهم می‌کنند:

(1) آیا تز هنجاریت از تز اخلاقی قابل استنتاج است؟

نظریه سنتی: بله.

کلسن: بله.

(2) عکس پرسش پیش، آیا تز اخلاقی از تز هنجاریت قابل استنتاج است؟

نظریه سنتی: بله.

کلسن: نه.

(3) آیا تز جدایی‌پذیری از تز فروکاهنده قابل استنتاج است؟

نظریه سنتی: بله.

کلسن: بله.

(4) عکس پرسش پیش، آیا تز فروکاهنده از تز جدایی‌پذیری قابل استنتاج است؟

نظریه سنتی: بله.

کلسن: نه.

کلسن با مدافعان نظریه سنتی حقوق طبیعی و نظریه قدیمی تجربی - پوزیتیویستی به مبارزه برمی‌خیزد. به ویژه، در پاسخ‌های نظریه سنتی به پرسش‌های (2) و (4) تردید می‌کند. او باید قابل استنتاج بودن تز اخلاقی از تز هنجاریت و قابل استنتاج بودن تز فروکاهنده از تز جدایی‌پذیری را انکار کند، تا مبدا تزه‌های راجع به رابطه حقوق و واقعیت به تزه‌های سنتی راجع به رابطه حقوق و اخلاق تنزل یابند. این‌گونه تنزل اثری مهلک خواهد داشت، همنشینی نظریات سنتی به عنوان تزه‌های اخلاقی و جدایی‌پذیری را مجدداً برقرار خواهد ساخت، و از این رو، ادعای کلسن را در مورد ارائه نظریه‌ای جدید، که به لحاظ مفهومی از نظریات سنتی متمایز است، تضعیف خواهد کرد. به تعبیر دیگر، پاسخ کلسن به پرسش‌های (2) و (4) حاکی از فرض‌هایی است که وی کار خود را با آنها آغاز می‌کند - تز هنجاریت بدون تز اخلاقی، و تز جدایی‌پذیری بدون تز فروکاهنده. اما آیا او می‌تواند حقانیت ادعای خود را اثبات کند؟ وی پس از آنکه توسل به تز اخلاقی یا تز فروکاهنده را منع می‌کند، در مقام دفاع از نظریه بدیل خود، با وظیفه بسیار دشواری روبه‌رو می‌شود.

بخش دوم: استدلال نوکانتی یا «پس‌رونده» کلسن

نظریه بدیلی که کلسن پیشنهاد می‌کند یک «راه میانه» کانتی یا نوکانتی است. این راه میانه، بازتاب فلسفه اخلاقی یا حقوقی کانت نیست، فلسفه‌ای که به اعتقاد کلسن تمام مظاهر نظریه کلاسیک حقوق طبیعی را داراست،⁽²³⁾ بلکه بازتابی از جزئیات و تفصیل نظریه معرفت کانت است.⁽²⁴⁾ و بر اساس یکی از قرائت‌های کلسن، تشابه نظریه وی با نظریه کانت چشمگیر است. کانت اولین تعارض احکام در ریاضیات را، که از راه همنشینی خردگرایی جزم‌اندیشانه¹⁶ و تجربه‌گرایی شکاکانه حاصل شده است، با ایناستدلال حل می‌کند که مفهوم «جهانی از معانی که وجود فی‌نفسه دارند»⁽²⁵⁾ – وجود مطلق دارند – به تناقض می‌انجامد، و باید این مفهوم را که جهان نه «فی‌نفسه»، بلکه تنها در رابطه با ذهن وجود دارد، جایگزین آن ساخت.⁽²⁶⁾ کانت دیدگاه اخیر، راه میانه‌اش، را در «تحلیل استعلائی» کتاب سنجش خرد ناب پرورش می‌دهد. همچنین، کلسن نیز با اثبات امکان یک راه میانه در فلسفه حقوق، تعارض احکام در حقوق‌شناسی را حل می‌کند، تعارضی که از برداشت سنتی همنشینی نظریه حقوق طبیعی و نظریه تجربی – پوزیتیویستی ناشی شده است. اقدام بعدی وی صرفاً ارائه چنین راه میانه‌ای است و این کار را به کمک یک استدلال کانتی انجام می‌دهد. اگر استدلال کانتی کلسن قانع‌کننده باشد، آن‌گاه راه میانه وی، که تز هنجاریت و تز جدایی‌پذیری را با هم آشتی می‌دهد، نمایانگر یک بدیل واقعی برای نظریه‌های سنتی است. از این رو، استدلال کانتی به نفع یک راه میانه، ممکن است کلید فهم کل کار کلسن را به خوبی در بر داشته باشد.

پرسش استعلائی

پرسش به اصطلاح استعلائی، نقطه شروع مناسبی برای بررسی استدلال کانتی است. در فلسفه قرون وسطی، امور استعلائی¹⁷ (جمال،¹⁸ خیر،¹⁹ حقیقت²⁰) به عنوان ویژگی‌های عام هستی شناخته می‌شدند که از دسته‌بندی اجناس و انواع²¹ فراترند. کانت در عین حال که از این سنت کاملاً فاصله گرفت، برخی از اصطلاحات آن را حفظ کرد و واژه «استعلائی»⁽²⁷⁾ را برای سخن گفتن از شناخت یا معرفتی به کار برد که «نه به موضوعات شناخت بلکه به چگونگی شناخت ما از موضوعات، تا جایی که چنین شناختی به طور پیشینی ممکن باشد»، می‌پردازد.⁽²⁸⁾ و همین برداشت مشخصاً کانتی از «امر استعلائی» است که شرایط امکان شناخت را تعیین می‌کند – گو اینکه این واژگان را هگل به عنوان «اصطلاحی بربری» نادیده گرفت و به تعبیر فایهینگر²² به «تفسیرهای نادرست و غیرقابلقبول» منجر می‌شود.⁽²⁹⁾ پرسش استعلائی کانت این است که چگونه چنین معرفت یا شناختی امکان‌پذیر است.

کلسن با پیروی آگاهانه از کانت در این مقطع حساس، پرسش استعلائی خود را مطرح می‌کند: «حقوق

16. dogmatic rationalism.

17. *Critique of Pure Reason*.

18. *unum*.

19. *bonum*.

20. *verum*.

21. genera and species.

22. Vaihinger.

موضوعه به عنوان متعلق شناخت، یعنی متعلق علم حقوق شناختی¹ چگونه ممکن است؟⁽³⁰⁾ کلسن در جستجوی استدلالی به سود کارکردسازندگی² علم حقوق شناختی است. وی اظهار می‌دارد که علم حقوق، با پرداختن به برخی از داده‌ها³ (اعمال ارادی) و شناختن آنها به مدد یک تفسیر «عینی»، داده‌های استنتاج شده از مطالب قانونی خام را از نو می‌سازد.⁽³¹⁾ این داده‌های شناخته شده و مورد تفسیر «عینی» قرار گرفته، شکل هنجارهای حقوقی دارای قالب شرطی یا هنجارهای حقوقی بازسازی شده⁴ (32) را به خود می‌گیرند و متعلقات حقیقی شناخت در علم حقوق‌اند.

کلسن در مقام مطرح کردن پرسش استعلائی خود، نمی‌پرسد که آیا مطالب حقوقی را می‌شناسیم یا نه، و آیا برخی از قضایای حقوقی را صادق می‌دانیم یا نه، بلکه مفروض می‌گیرد که ما از چنین معرفتی برخورداریم، و می‌پرسد که چگونه می‌توانیم از آن برخوردار باشیم. برای درک نکته‌ای که دارای گرایش خصوصاً استعلائی در پرسش کلسن است، می‌توان پرسید: بر فرض که بدانیم چیزی صادق است، چه پیش‌فرضی در کار است؟ به تعبیر دقیق‌تر، چه پیش‌فرضی در کار است که بدون آن، قضیه‌ای که فکر می‌کنیم صادق است، نمی‌تواند صادق باشد؟

هنجار اصلی و استدلال استعلائی

تلاش کلسن برای پاسخگویی به پرسش استعلائی مبتنی بر توسل به هنجار اصلی⁵ است.⁽³³⁾ اندیشه شهودی⁶ شهودی⁶ که در ورای هنجار اصلی قرار دارد روشن است. کلسن در تمام آثارش از تمایزی قاطع بین «هست» و «باید» دفاع می‌کند، تمایزی که در نتیجه دوگانه‌انگاری روش‌شناختی نوکانتی‌های هایدلبرگ⁽³⁴⁾ معروف شده است، و کلسن در «نظریه ناب» در هیئت تز هنجاریت از آن دفاع می‌کند. تمایز بین «هست» و «باید» حاکی از مسیرهای کاملاً مجزایی برای اثبات، به ترتیب، صدق ادعاهای تجربی و، از جمله، اعتبار هنجارهای حقوقی است.⁽³⁵⁾ البته توجه اصلی کلسن به مورد اخیر است. به نظر وی، اعتبار یک هنجار حقوقی با توسل به یک هنجار سطح بالاتر مناسب اثبات می‌شود، که اعتبار آن هنجار هم، به نوبه خود، با توسل به هنجار سطح بالاتر اثبات می‌گردد، و همین‌طور، تا اینکه به عالی‌ترین سطح هنجارها در نظام حقوقی، یعنی سطح قانون اساسی، برسد.⁽³⁶⁾ توسل به سطحی فراتر از قانون اساسی، یعنی به سطحی از هنجارهای حقوق موضوعه که از آن هم بالاتر باشد، بنا بر فرض⁷ رد می‌شود. و توسل بهامور واقع به سبب تز هنجاریت ممنوع می‌گردد. سومین راه ممکن برای توسل، یعنی راه اخلاق، هم به وسیله تز جدایی‌پذیری مسدود می‌شود.

بنابراین، اعتبار هنجارهای موجود در سطح قانون اساسی را چگونه باید اثبات کرد؟ به دلیل فقدان توسلی دیگر، اعتبار آنها صرفاً مفروض⁸ گرفته می‌شود. و این فرض، شکل هنجار اصلی را به خود می‌گیرد.

1. cognitive legal science.

2. constitutive function.

3. data.

4. hypothetically formulated or reconstructed legal norms.

5. Basic norm

6. Intuitive idea

7. ex hypothesi.

8. assumed

این برداشت از هنجار اصلی — یا به تعبیر دقیق‌تر، از اندیشه‌ای شهودی که به هنجار اصلی منجر می‌شود — در یکی از اظهارنظرهای اولیه کلسن راجع به «عالی‌ترین هنجار» یا «هنجار نهایی»، تعبیری که وی در آن زمان برای هنجار اصلی به کار می‌برد، مشهود است.⁽³⁷⁾

اما، اگر مسئله این باشد که چرا هنجارهای موجود در عالی‌ترین سطح حقوق موضوعه معتبرند، آن‌گاه، صرف مفروض گرفتن اعتبار آنها، همان پرسش را دوباره پیش می‌کشد. در خلال مراحل دوم و سوم کلسن،⁽³⁸⁾ که برداشت وی از هنجار اصلی تحت تأثیر عناصر کانتی و نوکانتی قرار دارد، وی کماکان بیان کاملی از این مفهوم ارائه نمی‌دهد. این مفهوم نیازمند شرح و توضیح است.

رویکردی که در تلاش برای فهم هنجار اصلی — و مبانی نوکانتی نظریه کلسن به طور کلی — اتخاذ می‌کنم، عبارت است از پرداختن به استدلال استعلایی نهفته در هنجار اصلی، که در آن هنجار اصلی به عنوان پاسخ کلسن به پرسش استعلایی مطرح می‌شود. این رویکرد، کلسن را واداشته است که⁽¹⁾ مفهوم اسناد هنجاری را به عنوان مقوله اساسی خود مطرح کند، و سپس⁽²⁾ یک استدلال استعلایی یا نوکانتی را برای اثبات این مقوله اساسی به عنوان پیش‌فرض داده‌هایی¹ که عرضه و داده² شده‌اند اقامه کند. هنجار اصلی به یک نقش فرعی تنزل می‌یابد، و به آن ارجاعاتی می‌شود که صرفاً برابر با ایما و اشاره‌هایی به استدلال مورد بحث است. این دو مطلب را به اختصار به عنوان نمای کلی استدلال استعلایی کلسن ارائه می‌کنم، و سپس به برخی از جزئیات استدلال استعلایی و دست‌آخر، به ارزیابی پیشرفت کلسن، با این تصور، می‌پردازم. کلسن مقوله اسناد هنجاری را با تشبیه به مقوله علیت مطرح می‌کند:

درست همان‌گونه که قوانین طبیعی، واقعیت مادی خاصی را به عنوان علت، به واقعیت مادی دیگری به عنوان معلول ارتباط می‌دهند، قوانین موضوعه نیز [در شکل اصلی‌شان] شرط حقوقی را به نتیجه حقوقی (نتیجه یک عمل به اصطلاح غیرقانونی) ارتباط می‌دهند. اگر شیوه ایجاد ارتباط میان واقعیت‌های مادی در یک مورد علیت است، در مورد دیگر اسناد است...⁽³⁹⁾

تقریب ابتدایی استدلال استعلایی، که مقوله اسناد هنجاری را در مقدمه دوم «استعلایی» خود جای می‌دهد، می‌تواند به صورت زیر جریان یابد:

استدلال یکم

1. آدمی به هنجارهای حقوقی شناخت دارد (داده شده).^۲
2. شناخت هنجارهای حقوقی تنها در صورتی امکان‌پذیر است که مقوله اسناد هنجاری از پیش مفروض باشد (مقدمه استعلایی).

3. بنابراین، مقوله اسناد هنجاری از پیش مفروض است (نتیجه استعلایی).
بخش مهمی از استدلال استعلایی خود کانت مربوط به نقشی است که شکاک ایفا می‌کند. تفکیک بین دو گونه پیش‌رونده⁴ و پس‌رونده¹ استدلال استعلایی نیز به همان‌اندازه برای تحقیق در اینجا مهم است. معرفی

¹ data

² given

³ Given مقصود از این واژه در فلسفه علم، هر امری است که بدون هیچگونه دخل و تصرف قوای ادراکی ما بر ذهن ما داده و عرضه می‌شود.

⁴ progressive.

این مفاهیم اقتضا می‌کند که از تقریب ابتدایی این استدلال، که معطوف به نظریه کلسن بود، بازگردیم و به توصیف بسیار کلی‌تر این استدلال، در روایتی که حاکی از کار خود کانت است، رو آوریم.

ساختار استدلال استعلائی: (40)

نقش شکاک، روایت‌های پیش‌رونده و پس‌رونده

توصیف کلی استدلال استعلائی را می‌توان با گزاره «P» آغاز کرد، که صادق تلقی می‌شود، اما تنها در صورتی می‌تواند صادق باشد، که گزاره‌ای دیگر، یعنی «Q» نیز صادق باشد.
یعنی:

استدلال دوم (41)

P.1

2. «P» تنها در صورتی امکان‌پذیر است که Q.

3. بنابراین، Q.

در نظریه معرفت کانت، «P» معرف انطباعاتی² است که به آگاهی³ داده می‌شود، و «Q» – پس از چند چند مرحله واسطه – معرف مقوله کانتی مربوطه (از همه واضح‌تر، مقوله علیت) است. همین که «Q» استنتاج شد (در سطر 3 استدلال مذکور)، (42) آنگاه – پس از چند مرحله واسطه دیگر – استنتاجات دیگری نیز امکان‌پذیر می‌شود (که در نمونه کانتی، قوانین طبیعی را به عنوان قضایای پیشینی تألیفی اثبات می‌کنند). در نمای کلی این استدلال، این استنتاجات دیگر با «R» معرفی می‌شوند. یعنی،
4. بنابراین، R.

استدلال کانت در کتاب سنجش خرد ناب از این لحاظ اهمیت دارد که از آن به عنوان پاسخی به شکاک، به ویژه، ایراد شکاکانه دیوید هیوم فیلسوف، بهره برده می‌شود و، در مورد نظریه حقوقی هنجارگرایانه، خود کلسن آن را پاسخی به آنارشیست به عنوان شکاک مطرح می‌کند. (43) قوت استدلال کانت، اگر قابل اعتماد باشد، در اثبات این نکته است که شکاک در جریان دفاع از موضع خود کمکی جز تضعیف آن نمی‌تواند بکند.

راهبرد کانت این است که مراحل این استدلال را به گونه‌ای بیان کند که شکاک را به دام اندازد. به این معنا که کانت در مقدمه اول، داده‌هایی را مطرح می‌کند که شکاک آنها را برای موضع خود ضروری تلقی می‌کند، اما همین که شکاک به مقدمه اول رضایت دهد، گذر به مقوله مربوط کانتی اجتناب‌ناپذیر است، و شکاک به دام می‌افتد. با اینکه ممکن است وی به راحتی تمام به مقدمه اول رضایت داده باشد، حتی تصور نمی‌کرده که به باقیمانده استدلال رضایت دهد، زیرا دقیقاً همین مقوله کانتی، و به ویژه نتایج بعدی‌ای که به مدد آن استنتاج می‌شود موجب شکاکیت او شده است. همان گونه که راس هریسون، در خصوص مخمصه شکاک، به‌طور ماهرانه‌ای می‌گوید: «اگر شکاک نمی‌تواند بدون پیش‌فرض گرفتن صدق همان چیزی که در

¹. progressive .

². impressions.

³. consciousness .

مورد آن شک دارد یا آن را انکار می‌کند، سخن مهمی بگوید، پس باید میان سکوت یا شکست، یکی را انتخاب کند».⁽⁴⁴⁾

اگر یکی از کلیدهای فهم ساختار استدلال استعلائی، نقشی باشد که شگاک ایفا می‌کند، کلید دیگر تفکیک بین روایت‌های پیش‌رونده و پس‌رونده این استدلال است، که در نتیجه کتاب تمهیدات کانت معروف شده است.⁽⁴⁵⁾ استدلال یکم پیش‌گفته، حاکی از روایت پس‌رونده استعلائی است، نکته‌ای که بدان باز خواهیم گشت. استدلال دوم پیش‌گفته، روایت پیش‌رونده را نشان می‌دهد و حاکی از نوع استدلال (هر چند فوق‌العاده مختصری) است که کانت یا فیلسوف کانتی ممکن است به نام «استنتاج استعلائی مقولات» در سنجش خرد ناب ارائه کند.⁽⁴⁶⁾ روایت پیش‌رونده با اظهارنظری ضعیف آغاز می‌شود تا رضایت فوری شگاک را جلب کند و سپس در ادامه، کاربرد مقولات را به عنوان شرطی برای نَفْسِ امکان تجربه اثبات می‌کند. چنان که انتظار می‌رود، کلید فهم روایت پیش‌رونده این استدلال نیز نقشی است که شگاک ایفا می‌کند.

کلسن و روایت پیش‌رونده استدلال استعلائی

کلسن کاملاً روشن می‌سازد که از آنچه من روایت پیش‌رونده استدلال استعلائی نامیده‌ام، پیروی نمی‌کند. همانگونه که در کتاب حاضر می‌گوید:

«نظریه ناب» به خوبی واقف است که نمی‌توان وجود حقوق را همانند وجود واقعیت‌های مادی طبیعی و قوانین حاکم بر آنها اثبات کرد، و نمی‌توان ادله محکمی در ردّ نگرشی شبیه به آنارشیسم نظری اقامه کرد، که در جایی که حقوقدانان از حقوق سخن به میان می‌آورند، چیزی جز قدرت عریان را نمی‌بینند.⁽⁴⁷⁾

یک ربع قرن بعد، کلسن به همین موضوع می‌پردازد و همین نکته را توضیح می‌دهد:

تنها در صورتی می‌توان اعمال قانونی و غیرقانونی را از یکدیگر تفکیک کرد و روابط بین اشخاص را به طور عینی به روابط حقوقی — به ویژه، تکالیف، حقوق، و اختیارات قانونی — تفسیر کرد که هنجار اصلی را از پیش مفروض دانست. با این همه، این فقط تفسیری احتمالی است، که به مدد پیش‌فرض گرفتن هنجار اصلی امکان‌پذیر شده و وابسته به آن است، و نه تفسیری ضروری. روابط بین اشخاص را می‌توان به روابط قدرت صرف هم تفسیر کرد، یعنی می‌توان آنها را، به پیروی از قانون علیت، به عنوان علل و آثار تفسیر کرد.⁽⁴⁸⁾

در یک کلام، کلسن به صراحت تصدیق می‌کند که موضع شگاک درباره نظریه حقوقی هنجارگرایانه، بدیلی برای نظریه خود اوست. در حالی که این بدیل مورد تصدیق قرار گرفته، نظریه حقوقی هنجارگرایانه دیگری به حساب نمی‌آید، وسیله دیگری را برای منسجم ساختن داده‌های مورد بحث فراهم می‌کند. اما دقیقاً چنین بدیلی است که روایت پیش‌رونده استدلال استعلائی، اگر قابل اعتماد باشد، آن را رد می‌کند. بنابراین، به نظر می‌رسد که روایت پس‌رونده استدلال استعلائی برای مقاصد کلسن مناسب‌تر است. و در واقع، اگر نظریه کلسن را نظریه‌ای تلقی کنیم که از روایت پس‌رونده مدد می‌جوید، صرفاً از سنت نوکانتی (که در زیر بدان خواهیم پرداخت) الگو گرفته‌ایم.

کلسن و روایت پس‌رونده استدلال استعلائی

روایت پس‌رونده استدلال استعلائی در «استدلال یکم» بالا، توضیح داده شد. این استدلال به بهترین وجه از

به طرف مقوله یا اصل از پیش مفروض. کلسن روش استعلائی کانت را به همین شیوه تفسیر می‌کند.⁽⁵³⁾ اگر از استدلال پس‌رونده کلسن به گونه‌ای که در استدلال یکم در بالا ترسیم شد، تبعیت کنیم، با پرسش‌هایی که از مقدمه مشکل‌دار دوم نشئت می‌گیرند، روبه‌رو می‌شویم. در آنجا کلسن ادعا می‌کند که نفس امکان شناخت هنجارهای حقوقی، مستلزم اعمال مقوله اسناد هنجاری است. اما آیا چنین ادعایی حتی در بادی امر قابل توجیه است؟ آیا هیچ راه دیگری برای تثبیت فلسفه‌ای حقوقی که تز هنجاریت و تز جدایی‌پذیری را با هم آشتی دهد، وجود ندارد؟

برای محک زدن ادعای کلسن، می‌توان رویکردی تدریجی⁷ اتخاذ کرد یا به یک استدلال برهانی توسل جست. روشن است که رویکرد تدریجی، یعنی تلاش در جهت پیش‌بینی تمام نظریات ممکن رقیب و سپس اثبات اینکه هر یک و تمام آنها موّجه است، از لحاظ جامعیت اطمینان‌بخش نیست. منتقد خلاق همواره می‌تواند نظریه رقیب دیگری را هم بیابد — یا، به تعبیر دیگر، نمی‌توانیم این احتمال را نادیده بگیریم. در عوض، استقصای تمام شقوق، مستلزم یک استدلال برهانی است. اما کانتی‌ها قائل‌اند که استدلال برهانی، که در آن واحد تمام بدیل‌های ممکن مقوله اسناد هنجاری کلسن را رد کند، برابر با روایت پیش‌رونده استدلال استعلائی است. و — چنان که دیدیم — کلسن روایت پیش‌رونده این استدلال را در نظر نداشت.

مهم‌تر اینکه، اگر کلسن به سمت روایت پیش‌رونده سوق می‌یافت، چنان که اکنون به نظر می‌رسد سوق یافته، موفق نبوده است. مقدمه نخست روایت پیش‌رونده استدلال استعلائی باید ضعیف باشد، تا مبدا شکاک آن را نپذیرد. بالاخص، از آنجا که شکاک می‌تواند هر تفسیر پیشنهادی از تجربه را نپذیرد (وی همواره تفسیر بدیلی دارد)، بنابراین، برای جلب رضایت وی، به قصد به دام انداختن وی، مقدمه نخست باید حاوی داده‌هایی باشد که از آستانه تجربه تفسیر شده پائین‌ترند. اما دقیقاً به همین دلیل که داده‌های مذکور پایین‌تر از این آستانه‌اند، پذیرای چندین تفسیر مختلف‌اند. و — اکنون با عطف توجه به سیاق و بستر حقوقی — شکاک دلیل قانع‌کننده‌ای ندارد که یک تفسیر هنجارگرایانه را بپذیرد، چه رسد به تفسیر هنجارگرایانه‌ای شبیه به آنچه کلسن ارائه کرده است.

حاصل سخن اینکه، شکاک در باب نظریه حقوقی هنجارگرایانه، می‌تواند مقدمه نخست روایت پیش‌رونده استدلال استعلائی را به راحتی و بی‌آنکه به چیزی دیگر پای‌بند شود، بپذیرد. و آنگاه استدلال استعلائی، که مقصود از آن «به دام انداختن» شکاک درست تا آخر خط و هنگامی است که رضایت وی به مقدمه نخست تحصیل گردید، با شکست روبه‌رو می‌شود.

بدین ترتیب، کلسن در مورد هر دو روایت از استدلال استعلائی با دشواری روبه‌رو می‌شود. چنان که اندکی پیش دیدیم، روایت پیش‌رونده مقدمه‌ای را برای نقطه شروع خود اتخاذ می‌کند که آن قدر ضعیف است که نمی‌تواند در پاسخگویی به ایرادهای شکاک کمکی کند، و این روایت از استدلال استعلائی را برای فیلسوف حقوق کاملاً بی‌فایده می‌سازد. برای فیلسوف حقوق روایت پس‌رونده مناسب‌تر است، اما در مقدمه دوم، زیاده‌روی می‌کند، چنان که گویی تنها راه تأیید یک نظریه حقوقی هنجارگرایانه استمداد از مقوله اسناد است. به بیان دقیق‌تر، مقدمه دوم زیاده‌روی می‌کند، مگر آنکه بتوان آن را با توسل به روایت پیش‌رونده

⁷. piecemeal approach.

تقویت کرد و این کار ما را به نقطه اول، یعنی به روایت پیش‌رونده ناکارآمد، باز می‌گرداند. نتیجه‌گریزناپذیر این است که هیچ‌یک از این دو روایت استدلال استعلائی، برای فیلسوف حقوق اثربخش نیست. اینکه کلسن قصد به کارگیری روایت پیش‌رونده را نداشت اهمیت مسئله کلی‌تری را در اینجا نشان می‌دهد، مسئله‌ای که از این اقدام سرچشمه می‌گیرد که گویی می‌توان از روایت پس‌رونده، مستقل و جدا از روایت پیش‌رونده استفاده کرد. این استفاده مستقل از روایت پس‌رونده استدلال استعلائی، اقدامی که مختص نوکانتی‌هاست، قوت استعلائی این استدلال را سلب می‌کند. زیرا روایت پس‌رونده در نهایت، فقط در صورتی اطمینان‌بخش است که به شکاک جوابی حلی⁸ بدهد؛ اما فقط در صورتی می‌تواند چنین جوابی ارائه کند که جانشین یک استدلال استعلائی قابل قبول در روایت پیش‌رونده تلقی شود. همین که این دو روایت از هم جدا شوند، همانگونه که در تلاش نوکانتی‌ها برای تعمیم این استدلال به حوزه‌های خاص و متعددی جدا شده‌اند،⁽⁵⁴⁾ عنصر خصوصاً استعلائی این استدلال از دست می‌رود و روایت پس‌رونده، دقیقاً، به عنوان طرحی برای تحلیل و بررسی تلقی می‌شود.

نکته‌های پایانی

این «مقدمه» را با دو اظهار نظر کلی به پایان می‌برم، که هر دوی آنها از بررسی استدلال کلسن که استدلالی کانتی است نشئت می‌گیرند. نخست اینکه، اگرچه روایت به اصطلاح پس‌رونده استدلال استعلائی، که از روایت پیش‌رونده جدا گردیده است، صرفاً به طرحی برای تحلیل تنزل می‌یابد، این نتیجه به دست نمی‌آید که «نظریه حقوقی ناب»

کلسن هم با آن تنزل می‌یابد. بلکه، «نظریه ناب» باید خود را در کنار دیگر نظریه‌های حقوقی هنجارگرایانه جای دهد و خود را در معرض همان ارزیابی قرار دهد که نظریه‌های دیگر در معرض آن واقع می‌شوند. اگر «نظریه ناب» بدین نحو ارزیابی شود، آنچه دگرگون می‌شود ادعای منحصر به فرد بودن آن است، یعنی این ادعا که «نظریه ناب» تنها نظریه حقوقی هنجارگرایانه ممکن عاری از حقوق طبیعی است. این ادعا را — که مبتنی بر یک استدلال استعلائی است که به هیچ‌وجه نمی‌توان آن را کارآمد ساخت — باید کنار گذاشت.

دوم اینکه، اگر «نظریه ناب» خود را در کنار دیگر نظریه‌های حقوقی هنجارگرایانه جای دهد، اما بدون استدلال استعلائی مُلهم از کانت و نوکانتی‌ها، شاید حداکثر به عنوان عرضه‌کننده یک دیدگاه حقوقی تلقی شود. این رویکرد، که جوزف رز⁹ به تفصیل آن را بررسی کرده است،⁽⁵⁵⁾ با نظریه اچ. ال. ای هارت و نیز پیشگامان مهم دو حلقه‌ای که به لحاظ فکری بیشترین تناسب و سازگاری را با کلسن دارند، یعنی مکتب نوکانتی‌های هایدلبرگ یا جنوب غربی،⁽⁵⁶⁾ و سنت پوزیتیویستی در حقوق عمومی آلمان، روابط تنگاتنگی دارد.

پی‌نوشت‌ها

1. Roscoe Pound, Roscoe Pound1, "Law and the Science of Law in Recent Theories", *Yale Law Journal*, 43 (1933-4), 525-36, at 532.

⁸. dispositive answer.

⁹. Joseph Raz.

2. H. L. A. Hart, H. L. A. Hart, "Kelsen Visited", *UCLA Law Review*, 10 (1962-3), 709-28, at 728, repr. in Hart, *Essays in Jurisprudence and Philosophy* (Oxford: Clarendon Press, 1983), 283-308, at 308.

هارت در این مقاله، موضوعاتی را که در مناظره‌اش با کلسن مطرح گردید، ارائه می‌کند. این مناظره در سال 1961 در دانشگاه کالیفرنیا، برکلی، برگزار شد.

3. Georg Henrik von Wright, Georg Henrik von Wright, "Is and Ought", in *Man, Law and Modern Forms of Life*, ed. Eugenio Bulygin et al. (Dordrecht: Reidel, 1985), 263-81, at 263.

4. به ترتیب ر.ک:

Karl N. Llewellyn, Karl N. Llewellyn, *Jurisprudence. Realism in Theory and Practice* (Chicago: University of Chicago Press, 1962), 356; C. K. Allen, C. K. Allen, *Law in the Making*, 7th edn. (Oxford: Clarendon Press, 1964), 57.

(مطالب راجع به کلسن اولین بار در ویراست سوم (1939) منتشر گردید؛ و

Harold J. Laski, Harold J. Laski, *A Grammar of Politics*, 4th edn. (London: Allen & Unwin, 1938), p.vi.

اما لاسکی شخصا احساسی کاملاً مثبت نسبت به کلسن دارد؛ در نامه‌ای به هولمز (Holmes) درباره دیدارش از «مؤسسه بین‌المللی حقوق عمومی» در پاریس در بهار 1932، اظهار می‌دارد: «از میان کسانی که در آنجا ملاقات کردم، کلسن اهل کلن، مطمئناً حقوقدان درجه اول آلمان در این روزگار، جالب‌ترین فرد بود. شخصی با ذهن فلسفی عمیق، چابک، زرنگ و دارای مطالعات گسترده».

Holmes-Laski Letters, ed. Mark De Wolfe Howe, vol. ii (Cambridge, Mass.: Harvard UP, 1953), 1376.

5. در جناح راست، کارل اشمیت (Carl Schmitt) نوشت که در نظریه کلسن، مفاهیم «باید» و هنجاریت (normativity) جای خود را به «تکرار بیهوده واقعیت‌مندی (factuality) ناقص می‌دهند»؛ اشمیت با

جدیت نتیجه می‌گیرد که «این پوزیتیویسم است».

Carl Schmitt, Carl Schmitt, *Verfassungslehre* (Munich and Leipzig: Duncker & Humblot, 1928), 8 - 9.

در جناح چپ، هرمان هلر (Hermann Heller) استدلال کرد: «از آنجا که به عقیده کلسن، دولت کاملاً به حقوق فرو کاسته می‌شود و دولت به عنوان فاعل حقوقی چیزی جز «حقوق به عنوان فاعل» نیست، هنجارهای حقوقی کلسن باید خود را ایجاد کنند و استمرار بخشند، که معنای آن این است که این هنجارها عاری از مطلقیت (Positivität, positivity) هستند. مفهوم رمزآمیز «خود به کاراندازندگی (self-actuation) حقوق» که کلسن عرضه می‌کند، در نهایت «به هنجار اصلی، یعنی مبنای یگانگی نظام حقوقی از لحاظ خود به کار اندازندگی‌اش» می‌انجامد. از آنجا که هنجار اصلی، به عنوان سرپوشی برای اراده ناهنجارین دولت معروف است، حقوق کلسنی نه تنها فاقد مطلقیت، بلکه فاقد هنجاریت است». مطلبی که هلر در جمله دوم نقل می‌کند از منبع ذیل است:

Kelsen, *Allgemeine Staatsleher* (Berlin: Springer, 1925, repr. Bad Homburg v.d. Hhe: Max Gehlen, 1966), at 249.

6. ر.ک: متن ناظر به پی‌نوشت 20

7. آر.کی. گوچ (R. K. Gooch) هنگامی که می‌نویسد: «منصفانه است که آدمی بگوید آقای کلسن اساساً یک نوآستینی (Neo-Austinian) است»، نظری را بیان می‌کند که مورد پذیرش همگان است.
- Gooch, Gooch1, Book Review: Hans Kelsen, *General Theory of Law and State*, in *Virginia Law Review*, 32 (1945-6), 212-15, at 214.
8. کلسن، در توصیف خودش، رُدولف استاملر (Rudolf Stammler) و دیگران، می‌نویسد: با الگو گرفتن از «فلسفه استعلائی کانت»، با نوعی «طبیعت‌گرایی تجربی ساده‌لوحانه» مبارزه می‌کنیم.
- Kelsen, "Rechtswissenschaft und Recht", *ZQR*, 3 (1922), 103 - 235, at 104, repr. in Fritz Sander and Hans Kelsen, *Die Rolle des Neukantianismus in der Reinen Rechtslehre*, ed. Stanley L. Paulson (Aalen: Scientia, 1988), 279- 411, at 280.
9. این نگرش دوم در آثار برخی از منتقدان وایماری کلسن بازتاب یافته است (ر.ک: پی‌نوشت 5 در بالا).
10. ر.ک: 1 از متن حاضر.
11. Kelsen, "The Pure Theory of Law and Analytical Jurisprudence", *Harvard Law Review*, 55 (1941-2), 44-70, at 44. repr. in Kelsen, *What is Justice?* (Berkeley, Calif.: University of California Press, 1957), 266-87, 390 (notes), at 266.
12. *HP*, 2nd printing (Tübingen: J. C. B. Mohr, 1923), "Foreword to the Second Printing" p. v.
13. ر.ک: 16 از متن حاضر. شاید سودمندترین شرح بر این مفهوم پیچیده، اثر زیر باشد:
- Alf Ross, Alf Ross1, *Towards a Realistic Jurisprudence*, trans. Annie I. Fausbøll (Copenhagen: Einar Munksgaard, 1946, repr. Aalen: Scientia, 1989), at 39-48.
14. همان گونه که کانت می‌نویسد: «اما معرفتی را می‌توان ناب دانست که با چیزی بیگانه‌وار آمیخته نباشد». CPR *All-12* (این جمله در B وجود ندارد). اندیشه کانتی در آنچه احتمالاً مستقیم‌ترین عامل مؤثر بر کلسن در مورد «ناب بودن» بوده، یعنی سنت پوزیتیویستی در حقوق عمومی آلمان، مشهود است. در آنجا، «ناب بودن» به معنای رهایی از التقاط (به یونانی «*synkretismos*» به معنای «آمیزش») روش‌شناختی بود، و عبارت التقاط روش‌شناختی برای اشاره به آمیختن یا اختلاط غیرمجاز روش‌های مختلف به کار می‌رفت. همچنان که گئورگ یلینک می‌گوید: «اگر تفاوت کلی حوزه مفهومی حقوقدان با حوزه عینی فرایندها و حوادث طبیعی را درک کرده باشیم، قابل قبول نبودن انتقال روش شناختی حوزه اخیر را به حوزه نخست تصدیق می‌کنیم. از معایب کار علمی عصر ما، التقاط روش‌شناختی است.»
- Jellinek, Jellinek1, *System der subjektiven öffentlichen Rechte*, 2nd edn. (Tübingen: J. C. B. Mohr, 1905, repr. Aalen: Scientia, 1979), 17.
- اگرچه رهایی از التقاط روش‌شناختی نکته‌ای است که تمام پیشینیان پوزیتیویست کلسن در حقوق عمومی آلمان — کارل فردریک فون گربر (Carl Friedrich von Gerber) پل لابانت (Paul Laband)، و یلینک (Jellinek) — به آن بسیار اهمیت داده‌اند، سخن لابانت در مورد روش حقوقی «ناب» انگشت‌نما شد. لابانت ادعا می‌کند که یکی از وظایف علم حقوق «برساختن (construction) اصول و قواعد حقوقی» است، که معنای آن «بازگرداندن منشأ هنجارهای حقوقی (*Rechtsstze*) جزئی به مفاهیم کلی‌تر و از سوی دیگر، به دست آوردن نتایج این مفاهیم است.» وی در ادامه می‌گوید: «برای دستیابی به این هدف، ابزاری جز منطق

وجود ندارد؛ هیچ ابزاری نمی‌تواند جایگزین منطق شود؛ تمام ملاحظات تاریخی، سیاسی و فلسفی — هر چند ممکن است فی‌نفسه و بنفسه ارزشمند باشند — [برای این تحقیق] اهمیتی ندارند، و اغلب فقدان آثار «برساخت‌گرایانه» (constructivistic) را پنهان می‌کنند».

Paul Laband, Paul Laband¹, *Das Staatsrecht des Deutschen Reiches*, vol. i, 2nd edn. (Freiburg: J. C. B. Mohr, 1888), p. xi.

(در مورد سطوری چند راجع به ریشه‌های برساخت‌گرایانه آثاری همچون آثار لابانت، ر.ک: «یادداشت تکمیلی» 7 در «پیوست نخست»).

15. به نظر نمی‌رسد که گفتگوی گزنفون مربوط به شرح احوال [واقعی] باشد؛ به ویژه، آلکیبیادس در این گفتگو را نباید با آلکیبیادس تاریخی اشتباه گرفت. برای مثال، ر.ک:

Erik Wolf, Erik Wolf¹, *Rechtsphilosophie der Sokratik und Rechtsdichtung der alten Komödie*, vol. iii, pt. 1, of *Griechisches Rechtsdenken* (Frankfurt: Vittorio Klostermann, 1954), at 129.

16. Xenophon, Xenophon¹, *Memorabilia*, I. ii. 40-6, trans. George C. Calhoun, in Calhoun, *Introduction to Greek Legal Science* (Oxford: Clarendon Press, 1944, repr. Scientia: Aalen, 1977), 78-80 (with changes).

جدیدترین ترجمه عبارت است از:

Xenophon, *Conversations of Socrates*, trans. Hugh Tredennick and Robin Waterfield (London: Penguin, 1990), at 80-1.

از دوستم تیموئی اهیگن (Timothy OHagan) برای راهنمایی‌اش در مورد ترجمه این گفتگو سپاس گزارم.

17. «تز جدایی‌پذیری» نام‌گذاری متعارفی است که بیش از هر چیز، نشان‌دهنده آثار هارت است؛ ر.ک: H. L. A. Hart, H. L. A. Hart¹, "Positivism and the Separation of Law and Morals", *Harvard Law Review*, 71 (1957 - 8), 593 - 629. repr. in Hart, *Essays* (بی‌نوشته 2 در بالا)، 49 - 87.

در مورد مسائل مربوط به تز جدایی‌پذیری، برای مثال، ر.ک:

David Lyons, David Lyons¹, "Moral Aspects of Legal Theory", *Midwest Studies in Philosophy*, 7 (1982), 223 - 54; and Robert Alexy, Robert Alexy¹, "On Necessary Relations between Law and Morality", *Ratio Juris*, 2 (1989), 168-84.

18. کلسن بسیاری از پیشینیان و معاصرین خود را با تعابیر فروگاهشی توصیف می‌کند، برخی را به این دلیل موجه که نظریه‌پردازان فروگاهشی بودند، همین و بس (مانند فلیکس سوملو (Felix Soml))، «آستین اروپای بری»، و ر.ک:

(Kelsen, *Das Problem der Souveränität* (Tübingen: J. C. B. Mohr, 1920, 31-6),

و دیگران را به این دلیل نه چندان روشن که آنچه از نظریات ایشان پس از انتقادات کلسن باقی می‌ماند، ماهیتا فروگاهشی است (مانند رُدولف استاملر، و ر.ک: HP, 57-63).

19. در مورد مفهوم هنجاریت از دیدگاه کلسن به طور کلی، ر.ک: 8 و 16 متن حاضر.

20. ر.ک: HP، ص 7، که در آنجا کلسن به طور تلویحی به وجود ارتباط بین تز هنجاریت و نظریه سنتی حقوق طبیعی اعتراف می‌کند؛ همچنین ر.ک: جوزف رز که در صفحه 144 کتاب خود می‌نگارد: کلسن، اگرچه نظریات حقوق طبیعی را رد می‌کند، «همواره از مفهوم هنجاریت مبتنی بر حقوق طبیعی، یعنی

مفهوم هنجاریتِ موجه، بهره می‌گیرد».

The Authority of Law (Oxford: Clarendon Press, 1979)

21. ر.ک: «پیشگفتار» کلسن بر متن حاضر و نیز 12 همین کتاب. همچنین در سال 1925 می‌نویسد: «[اکنون] روشن‌تر از پیش ملاحظه می‌کنم که چگونه کار من بر آثار پیشینیانم ... کارل فردریک فون گریب، پل لابانت و گئورگ یلینک، در سنت پوزیتیویستی حقوق عمومی آلمان قرن نوزدهمی مبتنی است».

Kelsen, Allgemeine Staatslehre (5 در بالا), Preface, at p.vii.

22. الکسی به شدت بر ایهام‌های نهفته در تز جدایی‌پذیری (ایهام بین محتوا و شکل، بین مشاهده‌گر و شرکت‌کننده، و غیره) تأکید می‌کند و به 64 قرائت ممکن دست می‌یابد. اگرچه بسیاری از این قرائت‌ها کاربردی ندارند، همان‌گونه که خود الکسی به راحتی تصدیق می‌کند، تمرین مذکور در مورد این مسئله که ادعای به ظاهر موجه کامل بودن به چه چیزی می‌تواند منتهی شود، کارساز است.

(ر.ک: پی‌نوشت 71 در بالا) "Alexy 'On the Necessary Relations between Law and Morality'" , at 171-4.

23. «برای شخصیتی همچون کانت که عمیقا در مسیحیت ریشه داشت، رهایی کامل از ما بعدالطبیعه بی‌شک ناممکن بود. این امر در فلسفه عملی وی بیشترین وضوح را دارد؛ زیرا دقیقا در همین جا — که آموزه مسیحی بر آن تأکید دارد — است که دوگانه‌انگاری مابعدالطبیعی این آموزه، کل نظام کانت را مورد هجوم قرار می‌دهد، همان دوگانه‌انگاری‌ای که وی در فلسفه نظری‌اش به شدت با آن مبارزه کرده بود. در این مرحله، کانت روش استعلائی‌اش را رها کرده است، تناقضی در آرمان‌گرایی انتقادی که اغلب به قدر کافی مورد توجه قرار گرفته شده است. و این چنین است که کانت، که تقدیر بر این بود که فلسفه استعلائی‌اش، به ویژه، مبنای فلسفه سیاسی و حقوقی پوزیتیویستی را فراهم کند، به عنوان یک فیلسوف حقوقی در مسیر نظریه حقوق طبیعی باقی می‌ماند. در واقع، کتاب مبانی مابعدالطبیعه اخلاق وی را می‌توان تقریبا کامل‌ترین بیان نظریه حقوق طبیعی کلاسیک به‌گونه‌ای که از دل مسیحیت پروتستان در خلال قرن‌های هفدهم و هجدهم ظاهر شد، تلقی کرد.» (تأکیدها از کلسن است) Phil. Fds. 444-5

24. برای مثال، ر.ک:

William Ebenstein, William Ebenstein¹, *The Pure Theory of Law*, trans. Charles H. Wilson (Madison, Wis.: University of Wisconsin Press, 1945, repr. New York: Rothman, 1969).

اینستاین در میان آثار راجع به کلسن، احتمالاً کامل‌ترین تفسیر کانتی موجود از «نظریه ناب» کلسن را ارائه می‌کند. در مکتب وین، بلندپروازترین نظریه معرفت حقوقی کانتی، هر چند که نظریه‌ای زودگذر بود، نه از کلسن بلکه از جوان سرکش مکتب وین، فریتس سندر (Fritz Sander) نشئت می‌گیرد. به ویژه، این مقاله سندر شایان ذکر است:

"Die transzendente Methode der Rechtsphilosophie und der Begriff der Rechtserfahrung", *Zur*, 1 (1919-20), 468-507, repr. in Sander and Kelsen, *Die Rolle des Neukantianismus* (یادداشت 8 در بالا), 75-114.

25. *Proleg.* 52 (c), at p. 107.

26. درباره اولین تعارض احکام در ریاضیات به طور کلی، ر.ک:

CPR, at A 426-38/ B 454-66, A 490-567/ B 518-95.

27. تحولات تاریخی‌ای که زمینه پذیرش مفهوم «استعلائی» را برای کانت فراهم کرد، در کتاب زیر پی‌گیری شده است:

Norbert Hinske, Norbert Hinske1, "Die historischen Vorlagen der Kantischen Transzendentalphilosophie", *Archiv für Begriffsgeschichte*, 12 (1968), 86-113, esp. 89-95. 28. CPR B25.

29. G. W. F. Hegel, G. W. F. Hegel1, *Lectures on the History of Philosophy*, trans. E. S. Haldane and Frances H. Simson, vol. iii (London: Kegan Paul, Trench, Trübner, 1896), 431; Hans Vaihinger, *Commentar zu Kants kritik der reinen Vernunft*, vol. i (Stuttgart: W. Spemann, 1881, repr. New York: Garland, 1976), 467.

30. *Phil. Fds.* 437.

31. در مورد این جنبه از بدیلی که کلسن ارائه می‌کند و بدیلی کانتی است، یعنی مفهوم کارکرد سازندگی علم حقوق شناختی، مطلبی اجماعی در میان معاصران کلسن به چشم می‌خورد. برای مثال، ر.ک:

Franz Weyr, Franz Weyr1, "Reine Rechtslehre und Verwaltungsrecht", in *Gesellschaft, Staat und Recht. Untersuchungen zur Reinen Rechtslehre*, ed. Alfred Verdross (Vienna: Springer, 1931, repr. Frankfurt: Sauer & Auvermann, 1967), 366-89, at 370-2, 375.

چنین اجماعی در میان شارحان جدید نیز یافت می‌شود. برای مثال، ر.ک:

Wolfgang Schluchter, Wolfgang Schluchter1, *Entscheidung für den sozialen Rechtsstaat* (Cologne: Kiepenheuer & Witsch, 1968, repr. Baden-Baden: Nomos, 1983), at 27-32.

دشواری‌ها و فقدان اجماعی متناظر هنگامی پدیدار می‌شود که بپرسیم چرا باید علم حقوق را دارای کارکرد سازندگی تلقی کرد؛ این موضوع را در ادامه پی خواهیم گرفت.

32. ر.ک: 11(ب) از متن حاضر.

33. ر.ک: *Phil. Fds. at 437*. در مورد هنجار اصلی به طور کلی، ر.ک: 27-31 (الف) از متن حاضر.

تفاسیر بسیاری در مورد هنجار اصلی در آثار و نوشته‌ها ارائه گردیده است: از رویکرد استعلائی کانتی (که در ادامه بحث می‌شود) گرفته، تا برداشت آلفرد شوتس (Alfred Schutz) از هنجار اصلی به عنوان یک اصل برای ارائه برنامه‌های تفسیری آرمانی - نوعی، تا رویکرد روبرت والتر (Walter Robert) در چارچوب یک فرض «چنان که گویی» که بی‌شبهت به رویکرد فایهینگر نیست. ر.ک:

Alfred Schutz, Alfred Schutz1, *The Phenomenology of the Social World* (1st pub. 1932), trans. George Walsh and Frederick Lehnert (Evanston, Ill.: Northwestern UP, 1967), at 246-8; and Robert Walter, Robert Walter1, "Der gegenwärtige Stand der Reinen Rechtslehre", *Rechtstheorie*, 1 (1970), 69-95, at 73, 80-3.

تقریری غنی و دامنه‌دار در مورد هنجار اصلی عبارت است از:

Horst Dreier, Horst Dreier1, *Rechtslehre, Staatssoziologie und Demokratietheorie bei Hans Kelsen* (Baden-Baden: Nomos, 1986), at 42-90.

34. برای مثال، ر.ک:

Gustav Radbruch, Gustav Radbruch1, *Legal philosophy* (1st pub. 1932), trans. Kurt Wilk, in *The Legal Philosophies of Lask, Radbruch, and Dabin*, intro. by Edwin W. Patterson (Cambridge, Mass.: Harvard UP, 1950), 43-224, at 53-9.

35. ربط دادن تمایز بین «هست» و «باید» به تز هنجاریت - به شیوه دوگانه‌انگاری روش‌شناختی - به

- معنای انکار تمایز معروف بین «هست» و «باید» که به تز جدایی‌پذیری وابسته است، نیست. برعکس، کلسن از هر دو تز دفاع می‌کند، و تمایز بین «هست» و «باید»، که به طور حساب‌شده‌ای مبهم است، موضع وی را درباره رابطه حقوق و واقعیت یا حقوق و اخلاق بیان می‌کند. (ر.ک: جدول ص 15). در جایی که از این تمایز به نفع تز هنجاریت استمداد شود، «باید» بیانگر هنجارهای حقوقی و «هست» حاکی از واقعیات است؛ در جایی که از آن به نفع تز جدایی‌پذیری استفاده شود، «باید» بیانگر هنجارهای اخلاقی، و «هست» حاکی از امر معتبر، یعنی هنجارهای حقوقی موجود است.
36. ر.ک: 27-28 و 31(الف) متن حاضر. اندیشه کلی توسل به سلسله‌مراتب هنجاری برای اثبات اعتبار حقوقی، اندیشه‌ای معروف است؛ به عنوان نمونه، ر.ک:
- James Bryce, James Bryce¹, *Studies in History and Jurisprudence* (London: Oxford UP, 1901), at 505-6, and H. L. A. Hart, H. L. A. Hart¹, *The Concept of Law* (Oxford: Clarendon Press, 1961), at 103-4.
- کلسن [برای اثبات اعتبار حقوقی] به سطوح ساختاری (*Stufenbau*)، یعنی ساختار سلسله‌مراتبی نظام حقوقی به گونه‌ای که به دست همکارش در مکتب وین، آدولف یولیوس مرکل (*Adolf Julius Merkl*) ارائه شد، توسل می‌جوید. در مورد ارائه آموزه *Stufenbau* توسط مرکل، همراه با دیدگاه‌های معاصر در مورد این مفهوم، ر.ک:
- Jurisprudence in Germany and Austria. Selected Modern Themes*, ed. Stanley L. Paulson (Oxford: Clarendon Press, forthcoming).
37. ر.ک:
- Kelsen, "Reichsgesetz und Landesgesetz nach sterreichischer Verfassung", *Archiv des öffentlichen Rechts*, 32 (1914), 202-45, 390-438, at 215-20.
38. زمان‌بندی کاملی در مورد آثار کلسن در دست نیست. درباره آنچه در اینجا در نظر دارم، ر.ک: مطالب مذکور در ابتدای «پیشگفتار مترجمان انگلیسی».
39. کلسن، 11(ب) از متن حاضر.
40. من از خود ادبیات بسیار چشمگیر مربوط به استدلال‌های استعلائی استفاده کرده‌ام. اغلب این ادبیات در نتیجه آثار پیتر استراسون (*Peter Strawson*) به وجود آمده است. ر.ک:
- Strawson, Strawson¹, *Individuals* (London: Methuen, 1959), at 34-6; and Strawson, *The Bounds of Sense* (London: Methuen, 1966), at 15-32, 72-4, 85-9, *et passim*.
- برای ملاحظه بیانی روشن و مختصر، ر.ک:
- Ralph C. S. Walker, Ralph C. S. Walker¹, *Kant* (London: Routledge & Kegan Paul, 1978), at 9-27. See also *Transcendental Arguments and Science*, ed. Peter Bieri *et al.* (Dordrecht: Reidel, 1979); and *Reading Kant*, ed. Eva Schaper and Wilhelm Vossenkuhl (Oxford: Basil Blackwell, 1989).
- سرانجام، در مورد مقاله‌ای جامع، ر.ک:
- Reinhold Aschenberg, Reinhold Aschenberg¹, *Sprachanalyse und Transzendentalphilosophie* (Stuttgart: Klett-Cotta, 1982).
41. رابطه استدلال‌های یکم و دوم در زیر بیان شده است؛ ر.ک: متن ناظر به پی‌نوشت 49.

42. از دیدگاه اعتبار منطقی، این استدلال مشکلی ندارد؛ استدلال مذکور در حالی که با یک سطر اضافی — 1 الف. اگر P، آنگاه "P" امکان‌پذیر است — تکمیل گردیده، از طریق قاعده استنتاجی وضع مقدم، به طرزی کاملاً مستقیم به سوی نتیجه در سطر 3 پیش می‌رود. آنچه دشواری بیشتری دارد، مسئله وضعیت منطقی مقدمات، خصوصاً روایت خود کانت از سطر 2 استدلال، است. برخی از نویسندگان اصرار می‌ورزند که این مقدمه باید تحلیلی باشد، در حالی که دیگران معتقدند که مقدمه مذکور به طرز مناسبی به عنوان مقوله پیشینی تألیفی، فهم می‌شود. برای مثال، ر.ک: Walker, Kant, at 18-22, (پی‌نوشت 40 در بالا) که دفاعی است از دیدگاه نخست و پاسخی است به دفاع از دیدگاه دوم توسط ویلکرسون در اثر زیر:

T. E. Wilkerson, "Transcendental Arguments", *Philosophical Quarterly*, 20 (1970), 200-12, and Wilkerson, *Kants Critique of Pure Reason* (Oxford: Clarendon Press, 1976), at 202-6.

خوشبختانه، می‌توان این مشکل را در اینجا نادیده گرفت، زیرا استدلال خواهیم کرد که اگر چه روایت خود کانت از استدلال استعلائی قابل اعتماد است، روایت مشخصاً نوکانتی این استدلال چنین نیست.

43. ر.ک: متن منقول در پی‌نوشت 47 در زیر. کلسن، در حالی که صریحاً آنارشیست را به عنوان شکاک نسبت به نظریه حقوقی هنجارگرایانه می‌شناسد، به همان اندازه (چنان که خواهیم دید) در رد این اظهارنظر که «نظریه ناب» ممکن است به عنوان پاسخی به شکاک تفسیر شود، صراحت دارد. اینکه آیا با چنین اعترافی چیزی از روایت پس‌رونده استدلال استعلائی باقی می‌ماند یا نه، مسئله‌ای است که در ادامه پی‌گیری خواهیم کرد.

44. Ross Harrison, "Wie man dem transzendentalen Ich einen Sinn verleiht", trans. Wolfgang R. Khler, in *Kants transzendental Deduktion und die Möglichkeit von Transzendentalphilosophie*, ed. Forum für Philosophie Bad Homburg (Frankfurt: Suhrkamp, 1988), 32-50, at 34-5.

45. چنان که کانت می‌نویسد: «... روش تحلیلی ... بدین معناست که شخص ابتدائاً نتیجه‌ای را که مطلوب اوست، مسلّم می‌انگارد و از آنجا به سوی شرایطی که آن نتیجه منحصراً با احراز آن شرایط ممکن می‌شود، پیش می‌رود... شاید بهتر باشد آن را روش بازگشتی بنامیم، تا از روش تألیفی یا پیشرفتی متمایز گردد. (Proleg. 5. at p. 31 (note)). [ترجمه فارسی عیناً از منبع زیر نقل شده است: کانت، ایمانوئل، تمهیدات، ترجمه غلامعلی حدّاد عادل، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، چاپ دوم، 1370، ص 112، پی‌نوشت 1 (م. ف.)]. جالب توجه اینکه، کانت در سطور راجع به روش به‌اصطلاح پس‌رونده، از وجه شرطی («گویا داده شده» «as if it were given») استفاده می‌کند و اشعار می‌دارد که این روش صرفاً یک صورت‌بندی مختصر از مشکلی است که با روش پیش‌رونده قابل اثبات است. از سوی دیگر، نوکانتی‌ها «واقعیت علم» را چیزی که در واقع داده شده است، تلقی می‌کنند (ر.ک: متن منقول در پی‌نوشت 51 در زیر)؛ آنان، برخلاف کانت، روش پس‌رونده را مستقل و جدا از روش پیش‌رونده به کار می‌برند.

46. رویکرد احتیاطی به استدلال کانت چه بسا ممکن است وادارمان کند که در همه جا از «فیلسوف کانتی» و نه از کانت تاریخی سخن بگوییم؛ زیرا نه درباره روش «استنتاج استعلائی مقولات» کانت، اجماع وجود

- دارد و نه، در واقع، درباره مقصود از اصطلاح حقوقی قرن هجدهمی «استنتاج» کانت، در این اوضاع و احوال، اطلاعات جامعی وجود دارد. در مورد نکته اخیر، ر.ک:
- Dieter Henrich, Dieter Henrich1, "Kants Notion of a Deduction and the Methodological Background of the First Critique", in *Kant's Transcendental Deductions*, ed. Eckart Förster (Stanford, Calif.: Stanford UP, 1989), at 29-46.
- اما استفاده من از استدلال کانت تنها پیرامون تفسیر نوکانتی‌ها از آن دور می‌زند (ر.ک: پی‌نوشت 42 در بالا)؛ و درباره این تفسیر – یعنی، اینکه استدلال مذکور ماهیتی پسرونده دارد – چیزی قریب به اجماع وجود دارد (ر.ک: پی‌نوشت 50 در زیر).
47. کلسن، 16 متن حاضر؛ همچنین ر.ک: 50 (ه).
48. Kelsen, "On the Basis of Legal Validity" (1st pub. 1960), trans. Stanley L. Paulson, *American Journal of Jurisprudence*, 26 (1981), 178-89, at 185-6.
- (تأکیدها از کلسن است). برای مطالعه ارجاعات دیگری که درباره همین نکته به کلسن شده است، ر.ک: Raz, *the Authority of Law* (پی‌نوشت 02 در بالا), at 135-8.
49. در ترجمه فارسی به جای دو علامت و ، که مؤلف به کار برده بود، به ترتیب، عبارت «ممکن است که» و «تنها در صورتی که» را به کار برده‌ایم. [م. ف]
50. من از عقیده متداول درباره به‌کارگیری روایت پسرونده استدلال استعلائی توسط کوئن (Cohen) در تفسیر او از کانت، پیروی می‌کنم. استفاده کوئن از روایت پسرونده مورد تصدیق ضمنی افرادی مانند رودیگر بیتنر (Rüdiger Bittner) در 32 at (پی‌نوشت 40 در بالا) *Transcendental Arguments and Science*, قرار گرفته است، و در پاسخ به نویسندگان زیر است:
- Manfred Baum, Manfred Baum1, *ibid*, at 1 - 7; Wolfgang Carl, "Kants First Drafts of the Deduction of the Categories", in *Kants Transcendental Deductions* (پی‌نوشت 46 در 3-20, at 9-10; and Hans-Georg Gadamer, "Philosophy or Theory of Science?", in Gadamer, *Reason in the Age of Science*, trans. Frederick G. Lawrence (Cambridge, Mass.: MIT Press, 1981), 151 - 69, at 151-2.
- در مورد بحثی که دقیقاً به استفاده کوئن از روایت پسرونده می‌پردازد، ر.ک:
- Manfred Brelage, Manfred Brelage1, *Studien zur Transzendentalphilosophie* (Berlin: de Gruyter, 1965), at 6, 87-8; Manfred Baum, Manfred Baum1, "Transzendente Methode", in *Historisches Wrterbuch der Philosophie*, vol. v (Basle: Schwabe, 1980), at 1375-8, repr. in Baum, *Deduktion und Beweis in Kants Transzendentalphilosophie* (Königstein: Athenäum, 1986), at 213-18; Aschenberg, Aschenberg1, *Transzendentalphilosophie* (پی‌نوشت 04 در بالا), at 367-9; and Geert Edel, Geert Edel1, *Von der Vernunftkritik zur Erkenntnislogik* (Freiburg: Karl Alber, 1988), 86-8, 100-45.
- و سرانجام، باید خاطر نشان ساخت که تفسیر کوئن از نظریه کانت درباره این مطلب، مورد تبعیت عموم نوکانتی‌ها قرار گرفت؛ به عنوان نمونه، ر.ک:
- Bruno Bauch, Bruno Bauch1, *Wahrheit, Wert und Wirklichkeit* (Leipzig: Felix Meiner, 1923), at 360; and Ernst Cassirer, Ernst Cassirer1, *The Problem of Knowledge*, trans. William H. Woglom and Charles W. Hendel (New Haven, Conn.: Yale UP, 1950), at 14.
51. Hermann Cohen, Hermann Cohen1, *Das Prinzip der Infinitesimal-Methode und*

seine Geschichte (Berlin: Ferd. Dümmler, 1883, repr. Hildesheim: Georg Olms, 1984), 5 (تأکیدها از کونن است).

52. برای مثال، ر.ک:

Cohen, *Kants Begründung der Ethik* (Berlin: Ferd. Dümmler, 1877), at 24-5 *et passim*; and Cohen, *Kants Theorie der Erfahrung*, 2nd edn. (Berlin: Ferd. Dümmler, 1885), at 77.

53. ر.ک:

Kelsen, "Rechtswissenschaft und Recht", *ZöR*, 3 (1922), at 128 *et passim*, repr. in Sander and Kelsen, *Die Rolle des Neukantianismus* (پی‌نوشت 8 در بالا), at 304.

54. یک نمونه عبارت است از گئورگ زیمل (Georg Simmel)، که مسئله استعلانی را نسبت به جامعه مطرح می‌کند، و تحقیق خود را به معرفت‌شناسی کانت پیوند می‌زند (اگرچه، به یقین، تفاوت‌های مهمی را قائل می‌شود)؛ ر.ک:

Simmel, "How is Society Possible?" (1st pub. 1908), trans. Kurt H. Wolff, in Simmel, *On Individuality and Social Forms. Selected Writings*, ed. Donald N. Levine (Chicago, Ill.: University of Chicago Press, 1971), 6-22.

55. ر.ک:

Raz, *The Authority of Law* (پی‌نوشت 20 در بالا), at 134-45; and Raz, "The Purity of the Pure Theory", in *Essays on Kelsen*, ed. Richard Tur and William Twining (Oxford: Clarendon Press, 1986), 79-97.

56. کلسن شماری از آموزه‌های نوکانتی هایدلبرگ را اقتباس کرد و، به عنوان مثال، تمایزی را که ویلهلم ویندلبانند (Wilhelm Windelband) بین شیوه‌های «هنجاری» و «علّی» شناخت قائل شد، به وام گرفت. ر.ک: *HP*, at. 4 *et passim*. اما کلسن فریفته روایت کاملاً هایدلبرگی استدلال نوکانتی نگردید؛ نکته‌ای که به طور نسبتاً واضح، از پاسخ صریح وی به هاینریش ریکرت (Heinrich Rickert) استفاده می‌شود. ر.ک:

Kelsen, "Die Rechtswissenschaft als Norm-oder als Kulturwissenschaft", *Schollers Jahrbuch für Gesetzgebung, Verwaltung und Volkswirtschaft im Deutschen Reich*, 40 (1916), 1181-239, at 1181-207, repr. *WSI*, 37-93, at 37-62.

پیشگفتار مؤلف

بیش از بیست سال پیش، با خود عهد کردم که یک نظریه حقوقی ناب عرضه کنم، یعنی یک نظریه حقوقی که از همه ایدئولوژی‌های سیاسی و عناصر علوم طبیعی پیراسته باشد؛ نظریه‌ای که، گویی، به استقلال موضوع تحقیق خود و از این‌رو، به خصیصه منحصر به فرد خود واقف باشد. حقوق‌شناسی را تقریباً به طور کامل — آشکارا یا پنهانی — به بحث‌های مربوط به سیاست حقوقی فروکاسته‌اند و از همان ابتدا هدفم این بود که آن را به سطح یک علم اصیل، یک علم انسانی، ارتقا دهم. مقصود این بود که آن دسته از گرایش‌های

مربوط به حقوق‌شناسی را ارائه کنم که منحصر به شناخت حقوق — و نه شکل دادن به آن — می‌پردازند، و نتایج این شناخت را تا حدّ امکان، به عالی‌ترین ارزش‌های همه علوم، یعنی عینیت و دقت، نزدیک سازم. امروز با خرسندی متذکّر می‌شوم که در پیمودن این راه تنها نبوده‌ام. در همه کشورهای پیشرفته، همه حلقه‌های بسیار متفاوت در حرفه حقوق — اعم از نظریه‌پردازان و حقوقدانانِ اهل عمل — و نیز همکارانم در رشته‌های مربوط، مرا به طور دلگرم‌کننده‌ای تأیید کرده‌اند. شماری از افراد هم‌عقیده، در آنچه «مکتب» من نامیده می‌شود مشارکت داشته‌اند؛ عنوانی که تنها به این معنا مناسب است که هر یک از ما می‌کوشد بدون دست کشیدن از برنامه خود، از دیگران بیاموزد. همچنین، هستند شمار چشمگیری از افرادی که مواضع اساسی «نظریه حقوقی ناب» را می‌پذیرند، بدون آنکه بر خود این نظریه صحّه گذارند، گه‌گاه بدون اینکه از آن نامی ببرند، و این در حالی است که در واقع، حتی به صراحت و به نحوی اکراه‌آمیز آن را ردّ می‌کنند. من به ویژه از این دسته سپاسگزارم؛ زیرا بر خلاف میل خود، حتی بهتر از باوفاترین طرفدارانم، به سودمندی نظریه‌ام گواهی می‌دهند.

«نظریه حقوقی ناب» علاوه بر تأیید و تقلید، مخالفت شدیدی را هم برانگیخته است که در تاریخ علم حقوق به ندرت دیده می‌شود؛ مخالفتی که نمی‌توان آن را با اختلاف‌نظرهای اساسی‌ای که ابراز می‌کند، توجیه کرد؛ زیرا این اختلاف‌نظرها تا حدودی ناشی از بدفهمی‌هایی است که، افزون بر آن، کراً معلوم می‌شود که کاملاً غیرعمدی نیستند. حتی وجود اختلاف‌نظرهای واقعی هم نمی‌تواند عداوت شدید مخالفانم را توجیه کند. با این همه، «نظریه ناب» مورد حمله و هجوم، چنان فوق‌العاده جدید نیست که با تمام نظریه‌های پیش از خود بستیزد. این نظریه را می‌توان شرح و بسط بیشتر رویکردهایی دانست که در علم حقوق پوزیتیویستی قرن نوزدهم پدیدار شدند، اما مخالفانم نیز به همین علم حقوق پوزیتیویستی تعلق دارند. توقع ندارم که حقوق‌شناسی امروزی مسیر خود را یکسره تغییر دهد؛ بلکه در جستجوی آنم که به یکی از مسیرهای متعدد آن پای‌بند شوم و به تردید و بی‌ثباتی آن پایان دهم.

این غوغا در نوشته‌های حقوقی، بیشتر از نتایج نظریه‌ام نشئت می‌گیرد تا از جدید بودن آن. و این امر به خودی خود حاکی از آن است که در مبارزه با «نظریه حقوقی ناب»، انگیزه‌های جدی تحقیق علمی، خصوصاً، نسبت به انگیزه‌های سیاسی — که به شدت از احساسات متأثرند — در درجه دوم قرار دارند. مسئله تقابل علوم طبیعی و علوم انسانی نمی‌تواند احساسات را این چنین تحریک کند، زیرا جدایی این دو عملاً بدون هیچ‌گونه اعتراضی تحقق یافته است. مقصود تنها می‌تواند این باشد که علم حقوق، قلمرویی پرت که کاملاً از کانون فعالیت فکری به دور افتاده و به حرکتی آهسته و لنگ‌لنگان در مسیر پیشرفت عادت کرده، باید به دلیل تماس مستقیم با نظریه عمومی علم، با شتاب بیشتری حرکت کند. برخلاف ظواهر امر، در واقع نزاع بر سر جایگاه حقوق‌شناسی در میان علوم، و آثار و پیامدهای ناشی از آن جایگاه نیست، بلکه نزاع بر سر رابطه علم حقوق و سیاست، و شکاف آشکار بین آن دو است؛ بر سر دست برداشتن از عادت عمیقاً ریشه‌دار احراز مطالبات سیاسی به نام علم حقوق است — یعنی، عادت توسل به قدرتی عینی برای ارائه مطالبات سیاسی که تنها می‌توانند بسیار ذهنی باشند، هر چند با حسن نیت کامل وانمود کنند که ارزش‌های مطلق یک دین، یک ملت یا یک طبقه هستند.

به همین دلیل است که مخالفت با «نظریه حقوقی ناب» به تنفر کشیده می‌شود، دلیلی که در پس نبردی

همه‌جانبه علیه «نظریه ناب» نهفته است. این نبرد به حیاتی‌ترین علایق جامعه، و از این رو — خصوصاً — به علایق حرفه‌ای حقوقدان ارتباط دارد. دور از انتظار نیست که وی تمایل ندارد از این اعتقاد — و ترغیب دیگران به آن — دست بردارد که وی، مسلح به علم خود، می‌داند چگونه تعارض منافع در جامعه را باید «به درستی» حل کرد، اینکه چون حقوق را می‌فهمد، او نیز ملزم است محتوای آن را شکل دهد و اینکه در تلاش برای تأثیر گذاردن بر امر قانونگذاری، وی — برخلاف دیگر سیاستمداران — چیزی بیش از صرفاً یک «متخصص در امور اجتماعی» است.

تفکیک ضروری علم حقوق از سیاست آثار و پیامدهای سیاسی منفی دارد و قابل درک است که مخالفان مایل نیستند در برابر نظریه‌ای که علم حقوق را به اعمال این خویشتنداری — که بسیاری آن را کسر شأن می‌دانند — فرا می‌خواند، جانب انصاف را رعایت کنند. مخالفان نظریه حقوقی ناب برای اینکه بتوانند با چنین نظریه‌ای معارضه کنند، باید ماهیت واقعی آن را رد کنند. در نتیجه، ادله‌ای که در واقع نه به زیان «نظریه حقوقی ناب»، بلکه به زیان صورت موهوم آن اقامه گردیده و با نیازهای مخالفان فعلی آن وفق داده شده، یکدیگر را رد و خنثا می‌کنند و ابطال آنها را تقریباً غیرضروری می‌سازند. برخی از روی تحقیر می‌گویند «نظریه ناب» کاملاً بی‌محتوا و بازی پوچی با مفاهیم بی‌معناست. برخی دیگر هشدار می‌دهند که ماهیت «نظریه ناب» به دلیل تمایلات مخرب آن، تهدیدی جدی علیه دولت و حقوق موجود به شمار می‌رود. یکی از ایرادهایی که اغلب بر «نظریه ناب» وارد می‌شود این است که این نظریه، با دوری جستن کامل از هر نوع سیاست، از فراز و نشیب‌های زندگی به دور می‌ماند و بنابراین، از لحاظ علمی بی‌ارزش است. اما، بسیاری از اوقات نیز گفته‌اند که «نظریه حقوقی ناب» نمی‌تواند شرط روش‌شناختی اصلی خود را برآورده کند و خودش هم صرفاً بیانگر یک ارزش سیاسی خاص است. اما کدام ارزش سیاسی؟ فاشیست‌ها اعلام می‌کنند که «نظریه ناب» از لیبرالیسم دموکراتیک جانبداری می‌کند؛ در حالی که لیبرال یا سوسیال دموکرات‌ها آن را پیشگام فاشیسم می‌دانند. کمونیست‌ها «نظریه ناب» را ایدئولوژی دولت‌گرایی¹ سرمایه‌داری می‌دانند، در حالی که ملی‌گراها و طرفداران سرمایه‌داری، گاه آن را بولشویسم و گاه آنارشیسم مخفی تلقی می‌کنند. کسانی هم هستند که آدمی را متقاعد می‌کنند که «نظریه ناب» از لحاظ فکری به فلسفه مدرسی کاتولیک تعلق دارد، و برخی برآن‌اند که خصایص نظریه حقوقی یا سیاسی پروتستان را دارد و حتی برخی مایل‌اند که انگ‌الحداد به آن بزنند. حاصل کلام اینکه، هیچ مرام سیاسی‌ای نیست که «نظریه حقوقی ناب» به آن متهم نشده باشد. هیچ چیز نمی‌تواند بهتر از این، بر ناب بودن این نظریه گواهی دهد.

اگر قرار باشد اصلاً چیزی به نام علم حقوق وجود داشته باشد، نمی‌توان در اصل موضوع روش‌شناسانه ناب بودن² به طور جدی تردید کرد. تنها می‌توان در مورد میزان رعایت این اصل موضوع اظهار تردید کرد. باید توجه داشت که دقیقاً درباره همین نکته، تفاوت چشمگیری بین علوم طبیعی و علوم اجتماعی وجود دارد. چنین نیست که علوم طبیعی از خطر اعمال نفوذ علایق سیاسی بر آنها در امان باشد؛ تاریخ خلاف این مطلب را نشان می‌دهد و به وضوح کافی نشان می‌دهد که حتی حقیقتی مانند حرکت ستارگان نیز چه بسا موجب شود که قدرتی جهانی احساس کند مورد تهدید قرار گرفته است. اگر علوم طبیعی، در مجموع، در

1. statism.

2. the methodological postulate of purity.

ادعای استقلال خود از سیاست موفق شده است، به این دلیل است که این پیروزی، یک علاقه اجتماعی قوی‌تر از سیاست را تأمین کرده است، و آن علاقه به پیشرفت فناورانه (تکنولوژیک) است، که تنها تحقیق مستقل می‌تواند آن را تضمین کند. اما هیچ راه مستقیم و روشنی وجود ندارد که مستقیماً از نظریات اجتماعی به پیشرفت اجتماعی، یعنی به مزایای قطعی‌ای که به وسیله پیشرفت در تکنیک اجتماعی تضمین شده باشد، منتهی گردد؛ راهی وجود ندارد که با مسیری که از فیزیک و شیمی به دستاوردهای مهندسی فنی و معالجات پزشکی منتهی شد، قابل مقایسه باشد. علوم اجتماعی — خصوصاً به این دلیل که توسعه نیافته‌اند — همچنان از قدرت اجتماعی بی‌بهره‌اند، قدرتی که بتواند با علاقه شدید حاکمان (و نیز منتظران حکومت) به نظریه‌ای که باب میل آنها باشد، یعنی علاقه آنها به ایدئولوژی اجتماعی، مقابله کند. وضع زمانه ما، که در پی جنگ جهانی و پیامدهای آن تعادل خود را از دست داده، خصوصاً این چنین است؛ زمانه‌ای که در آن نفسِ مبانی حیات اجتماعی عمیقاً متزلزل گردیده، و کشمکش بین دولت‌ها و نیز در درون دولت‌ها را به غایت تشدید کرده است. ارزش مطلق یک علم حقوق و سیاست عینی تنها در دوران ثبات اجتماعی چشم‌اندازی از مقبولیت عمومی را دارد. اما در زمانه‌ای که نظریات دیگر مایل‌اند خود را با همه و یکایک قدرت‌ها وفق دهند و کسی اِبا ندارد که آشکارا و با صدای بلند علم حقوقی را که صبغه سیاسی دارد طلب کند و آنگاه مدعی «تاب بودن» آن شود — و در نتیجه، آنچه را که شاید تنها حادث‌ترین شرایط اضطراری شخصی به ندرت توجیه کند، فضیلت شمارد — به نظر می‌رسد چیزی کم‌شانس‌تر از یک نظریه حقوقی که بخواهد ناب بودن خود را حفظ کند، نیست.

اگر با وجود این، امروزه به خود جرأت می‌دهم که نتایج اثر پیشینم در باب مسئله حقوق را گرد هم آورم، به این امید است که شمار کسانی که به ارزش‌های فکری بیش از قدرت بها می‌دهند، بیشتر از آن باشد که اکنون به نظر می‌رسد و، بیش و پیش از همه، به این امید است که نسل جوان، که در هیاهوی ناخوشایند این دوران گرفتار شده است، اعتقاد به یک علم حقوق مستقل و آزاد را یکسره از دست ندهد؛ زیرا عقیده راسخ دارم که در آینده نسبتاً دور ثمرات چنین علم حقوقی از دست نخواهد رفت.

هانس کلسن

ژنو

مه 1934